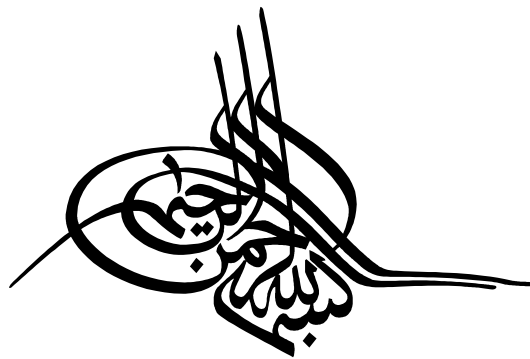




تاریخ روابط بین الملل

سری کتابهای کمک آموزشی کارشناسی ارشد

مجموعه علوم سیاسی

مؤلف: بهنام خسروی

سرشناسه	: خسروی، بهنام
عنوان	: تاریخ روابط بین الملل
مشخصات نشر	: تهران: مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۴
مشخصات ظاهری	: ۱۹۷ ص
فروست	: سری کتابهای کمک آموزشی کارشناسی ارشد
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۷۶۶-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیپای مختصر
یادداشت	: این مدرک در آدرس http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
رده‌بندی دیویی	: ۳۷۸/۱۶۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۱۷۳۱۶۱



کتاب: تاریخ روابط بین الملل
مدیر مسئول: هادی سیاری، مجید سیاری
مؤلف: بهنام خسروی
ناشر: مشاوران صعود ماهان
مدیر تولید محتوا: سمیه بیگی
نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۴۰۴
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
قیمت: ۳/۹۳۰/۰۰۰ ریال
شابک: ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۷۶۶-۲

انتشارات مشاوران صعود ماهان: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع مطهری،
روبروی قنادی هتل بزرگ تهران، جنب بانک ملی، پلاک ۲۰۵۰
تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳-۴

سخن ناشر

«ن والقلم و ما یسطرون»

کلمه نزد خدا بود و خدا آن را با قلم بر ما نازل کرد.

به پاس تشکر از چنین موهبت الهی، مؤسسه ماهان درصدد برآمده است تا در راستای انتقال دانش و مفاهیم با کمک اساتید مجرب و مجموعه کتب آموزشی خود برای شما داوطلبان ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، گام مؤثری بردارد. امید است تلاش‌های خدمتگزاران شما در این مؤسسه پایه‌گذار گام‌های بلند فردای شما باشد. مجموعه کتاب‌های کمک آموزشی ماهان به‌منظور استفاده داوطلبان کنکور کارشناسی ارشد سراسری و آزاد تألیف شده‌اند. در این کتاب‌ها سعی کرده‌ایم با بهره‌گیری از تجربه اساتید بزرگ و کتب معتبر داوطلبان را از مطالعه کتاب‌های متعدد در هر درس بی‌نیاز کنیم.

دیگر تألیفات ماهان برای سایر دانشجویان به‌صورت ذیل است.

● مجموعه کتاب‌های ۸ آزمون: شامل ۵ مرحله کنکور کارشناسی ارشد ۵ سال اخیر به همراه ۳ مرحله آزمون تألیفی ماهان همراه با پاسخ تشریحی می‌باشد که برای آشنایی با نمونه سوالات کنکور طراحی شده است. این مجموعه کتاب‌ها با توجه به تحلیل ۳ ساله اخیر کنکور و بودجه‌بندی مباحث در هریک از دروس، اطلاعات مناسبی جهت برنامه‌ریزی درسی در اختیار دانشجو قرار می‌دهد.

● مجموعه کتاب‌های کوچک: شامل کلیه نکات کاربردی در گرایش‌های مختلف کنکور کارشناسی ارشد می‌باشد که برای دانشجویان جهت جمع‌بندی مباحث در ۲ ماهه آخر قبل از کنکور مفید است.

بدین‌وسیله از مجموعه اساتید، مولفان و همکاران محترم خانواده بزرگ ماهان که در تولید و به‌روزرسانی تألیفات ماهان نقش مؤثری داشته‌اند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نماییم.

دانشجویان عزیز و اساتید محترم می‌توانند هرگونه انتقاد و پیشنهاد درخصوص تألیفات ماهان را از طریق سایت ماهان به آدرس mahan.ac.ir با ما در میان بگذارند.

مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان

سخن مؤلف

مقدمه مؤلف

مشنو از نی، نی حصیری بی‌نواست
نی چو سوزد تل خاکستر شود
بشنو از دل، دل حریم کبریاست
دل چو سوزد خانه دلبر شود

حمد و سپاس خداوند بی‌همتا را سزااست که رحمت خویش را بر سر بندگان فرود می‌آورد. خدای را سپاس که توفیق این را داد که بتوانیم در راه اعتلا و کمک به جویندگان علم و دانش این سرزمین کهن گامی هر چند کوچک برداریم. مجموعه‌ای که پیش روی دارید دربرگیرنده مباحث مربوط به منبع آزمون کارشناسی ارشد تاریخ روابط بین‌الملل است، اگرچه به هیچ وجه ادعا نمی‌کنیم که این مجموعه دربرگیرنده تمامی منابع مربوط به این بخش است اما تلاش شده تا حدالمقدور به مباحث اساسی و مهم پرداخته شود. بر این اساس، این مجموعه خلاصه‌ای جامع از کتاب تاریخ روابط بین‌الملل دکتر نقیب‌زاده (منبع این سرفصل در آزمون کارشناسی ارشد) می‌باشد. این مجموعه در برگیرنده نکات تستی و تستهای تألیفی می‌باشد.

همچنین در پایان تعدادی از مهم‌ترین سؤالات آزمون‌های سراسری و آزاد آورده شده است. مجدداً تأکید می‌کنیم که علی‌رغم پوشش کامل کتاب دکتر نقیب‌زاده در این مجموعه، به دانشجویان عزیز توصیه می‌شود که جهت آمادگی کامل، صرف اتکا به این مجموعه کفایت نمی‌کند و داوطلبان عزیز را از مطالعه سایر کتب موجود بی‌نیاز نمی‌کند در نتیجه لزوماً باید دیگر منابع موجود را نیز مطالعه کنند.

امید است که توانسته باشیم با این مجموعه راه رسیدن به هدف والای تحصیل علم شما عزیزان را هموار کنیم. در پایان این مجموعه را به پاس زحمات بی‌دریغ پدر و مادرم که راه زندگی کردن را به من آموختند، تقدیم می‌کنم.

فصل اول : وستفاليا و پیامدهای آن	۹
سؤالات چهار گزینه‌ای فصل اول	۲۵
فصل دوم : کنگره وین	۲۷
اهمیت کنگره وین	۲۸
نکات کلیدی بخش اول	۳۸
بخش دوم - نکات کلیدی بخش روابط بین الملل در آغاز قرن بیستم	۴۰
سؤالات چهار گزینه‌ای فصل دوم	۴۳
فصل سوم : جنگ اول جهانی و جنگ دوم جهانی	۵۳
نکات کلیدی بخش ریشه‌های جنگ جهانی اول	۶۴
نکات کلیدی بخش نظام بین الملل از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۵	۶۶
نکات کلیدی بخش روابط بین الملل از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۵	۷۴
نکات کلیدی بخش زمینه‌های آغاز جنگ جهانی دوم	۷۶
سؤالات چهار گزینه‌ای فصل سوم	۷۷
فصل چهارم: تحولات بعد از جنگ دوم جهانی	۹۸
نکات کلیدی بخش دوره جنگ سرد نخست ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۳	۱۰۴
نکات کلیدی بخش جنگ سرد و فروپاشی بلوک محرک	۱۱۰
نکات کلیدی بخش سوم	۱۱۱
سؤالات چهار گزینه‌ای فصل چهارم	۱۱۴
پاسخنامه	۱۳۷
سوالات کنکور سراسری ۹۶-۱۴۰۳	۱۶۲
پاسخ سوالات کنکور سراسری ۹۶-۱۴۰۳	۱۶۴
منابع	۱۹۷

فصل اول

– وستفاليا

– جنگ های مذهبی و آثار آن



فصل اول

وستفاليا و پیامدهای آن

وستفاليا

در پایان جنگ‌های سی‌ساله مذهبی کنفرانس‌های صلح وستفالی تشکیل شد و ۴۰۰ شاهزاده‌نشین آلمانی که جزئی از امپراطوری مقدس رم - ژرمنی بودند حق اعلان جنگ و صلح مستقل پیدا کردند. این استقلال نسبی شروع دولت‌های ملی را نوید می‌داد که از این پس سنگ پایه بنای نظم بین‌المللی محسوب می‌شدند. این واحدهای جدید به تدریج رشد کرده و با تعریف ملت در انقلاب کبیر فرانسه معنای واقعی خود را یافتند. دولت‌های ملی تا سال‌های اخیر اهمیت خود را حفظ کرده‌اند، اما امروزه نسبت به استمرار یا ختم نقش پردازی آن‌ها تردیدهایی به وجود آمده است.

وستفالی و پیامدهای آن

معاهدات وستفالی عبارت بودند از دو معاهده «مونستر» و «اوزنابروک» که در پایان جنگ‌های سی‌ساله مذهبی در منطقه وستفالی آلمان به امضا رسید. زمینه‌ساز این معاهدات جنگ‌های سی‌ساله مذهبی بود و دستاورد آن علاوه بر آزادی مذهبی که پیش از این هم به تأیید امپراطوری مقدس رم - ژرمنی و پادشاه فرانسه رسیده بود، عبارت بود از تأیید حق شاهزادگان در امضای آزادانه پیمان‌های صلح یا اعلان جنگ، به این ترتیب پوستره امپراطوری شکاف خورد و چهارصد شاهزاده‌نشین به حاکمیت و استقلال دست یافتند. چنین بود که وستفالی سمبل و نماد عصر جدید و نقطه آغاز دولت‌های ملی قلمداد شد. به عبارت دیگر، وستفالی نماد رنسانس در حوزه روابط بین‌الملل بود.

۱. زمینه‌ها

رنسانس و رفورم مذهبی که مانند هر تحولی دو گروه واپسگرا و نوگرا را در برابر هم قرار داد، به ترتیب زمینه‌های فکری و سیاسی تحولات بین‌المللی را فراهم آورد که به آن اشاره می‌کنیم.

الف) رنسانس

رنسانس یا نوزایی به تحولی گفته می‌شود که از اواخر قرن پانزدهم تمام جنبه‌های زندگی مردم اروپای باختری را در بر گرفت و موجب شکوفایی هنری، ادبی، سیاسی و اجتماعی شد. این تحول را به آن سبب نوزایی می‌گویند، که دوره هزارساله قرون وسطی را به مثابه دوره‌ای بی‌روح و تاریک مختومه اعلام کرد و از نو به میراث یونان و روم باستان بازگشت، اما امروزه دیگر کسی از دوره قرون وسطی با این صفات یاد نمی‌کند و همه می‌دانند که ریشه بسیاری از تحولات قرون جدید اروپا در همین دوره شکل گرفته است.

جنگ‌های صلیبی (۱۲۹۱ - ۱۰۹۵) میان مسیحیان و مسلمانان و جنگ‌های صدساله (۱۴۵۳ - ۱۳۴۰) که بین انگلستان و فرانسه به وقوع پیوست، ضربه‌های لازم را بر اروپاییان وارد و آن‌ها را برای دگرگونی‌های ژرف آماده ساخت. در طول جنگ‌های

صلیبی اروپایی‌ها با فلسفه و حکمت یونان و تمدن اسلامی آشنا شدند، هر چند مورخین اروپایی منکر چنین تأثیرپذیری از مسلمانان هستند. از سوی دیگر، این جنگ‌ها سبب شد تا شهرهای حوزه مدیترانه مانند فلورانس و ونیز رونق یافته و زمینه را برای سفرهای ماجراجویان و دریانوردان فراهم سازند. به این ترتیب، عصر فتوحات آغاز شد و کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۸، طلا و ثروت زیادی نصیب اروپایی‌ها ساخت. انباشت ثروت، زندگی محقر اروپاییان را دگرگون کرد. حال، گروهی مجموعه این دگرگونی‌ها را «رنسانس» می‌نامند و گروهی دیگر این مجموعه را مرکب از سه جزء یعنی رنسانس، هومانیزم و اصلاح مذهبی توصیف می‌کنند. هر چه بود ابتدا به شکوفایی هنر و ادبیات ختم شد و شهرهای ایتالیا که مرکز این تحولات بود بستر مجسمه‌سازان، نقاشان و شاعرانی قرار گرفت که به خلق شاهکارهای هنر جهان پرداختند. در تمام این آثار توجه به انسان مشهود بود، اما از آن میان، دو نفر به نام‌های اراسموس و لوفور دتاپل به‌طور خاص فلسفه هومانیزم را بنا نهادند و با رجوع به اندیشه‌های یونان باستان به کفایت روح انسان در فهم و درک مسائل اشاره کردند. اراسموس کتاب *در ستایش دیوانگی* را در سال ۱۵۱۱ منتشر ساخت. در این کتاب که به ناتوانی عقل از درک مسائل ماوراء طبیعت و تأکید بر حالات عرفانی اشاره می‌کند، تأثیر اندیشه‌های افلاطونی را مشاهده می‌کنیم. لوفور دتاپل هم که از متألهین و فلاسفه فرانسه بود یکی از اولین ترجمه‌های انجیل و آثار ارسطو را به جامعه عرضه کرد. خواندن حتی چند صفحه از کتاب *در ستایش دیوانگی* انسان را متوجه ضربه‌ای می‌سازد که بر ارکان معرفت‌شناسی و اصول حاکم بر نگرش کلیسا وارد می‌شود. این کتاب دنیای پوشالی مدعیان قرون وسطایی را به سخره می‌گیرد. تلاش هومانیزست‌ها این بود که جزئیات کلیسایی را شکسته و حالات تصنعی دوره قرون وسطی را تقبیح و انسان را به طبیعت خویش بازگردانند. رویداد دیگری که در این زمان تأثیر شگرفی بر جای گذاشت اختراع صنعت چاپ بود که در دهه ۱۵۵۰ به مرحله بهره‌دهی رسید و آثار مهم آن زمان را در شمارگان بالا عرضه کرد. به این ترتیب انجیل و نهضت فکری به عامه مردم منتقل شد. در واقع نهضت ترجمه و صنعت چاپ دو پدیده جنبی بود که نقش مهمی در نشر ایده‌های جدید ایفا کرد.

ب) جنبش اصلاح دینی (رفورم)

نابسامانی اجتماعی، فقر و فساد و هر عیب دیگری که مردم را از زمانه خویش بیزار می‌کند، قبل از هر چیز به حساب تشکیلات سیاسی و سیاستمداران گذاشته می‌شود، ولی مردم اروپا در قرون سیزده و چهارده میلادی فقر و طاعون و بلاهای دیگر را به حساب کلیسا می‌گذاشتند که نماد نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرون وسطی محسوب می‌شد. جالب آنکه اندیشه اصلاحات ابتدا در کلیسا شکل گرفت و روحانیون آگاه و مسئول، خود ضرورت آن را حس می‌کردند، اما ساختار کلیسا به‌گونه‌ای بود که هیچ تغییر و اصلاحی را برنمی‌تابید، در نتیجه سرچشمه این تحولات اجتناب‌ناپذیر به خارج از کلیسا منتقل شد. اگر بخواهیم علل بلافصل اصلاح مذهبی را برشماریم که عبارت بود از اصلاح اصول اجتماعی که از سوی کلیسا بر مردم تحمیل شده بود، باید به سه علت اشاره کنیم:

۱) **علل مذهبی:** نگرانی نسبت به آینده اعتقادات مذهبی مردم در پایان قرون وسطی که به اندیشه‌های الحادی تن سپرده بودند، دوستداران مذهب مسیح را به فکر اصلاحات انداخت. این انگیزه که از هواخواهی مذهب سرچشمه می‌گرفت، به محکومیت شیوه‌های متداول در کلیسا و طرفداری از رابطه مستقیم با خدا از طریق مراجعه مستقیم به انجیل انجامید. به همین دلیل ده‌ها ترجمه از انجیل صورت گرفت که دستیابی عامه باسواد را به آن میسر ساخت. با مراجعه مستقیم به انجیل نیاز مردم به روحانیان که انحصار تفسیر کتاب مقدس را در دست خود گرفته بودند کاهش یافت. در واقع حرکت جدید در جهت احساسات زهدگرایانه و خلاف عقل‌گرایی تومیست (سن‌توماس داکن) و موافق اندیشه‌های نوافلاطونی و هومانیزستی بود که ارکان کلیسا را آرام آرام متزلزل می‌ساخت.

۲) **علل اخلاقی:** سوء استفاده‌های ارباب کلیسا از مقامات خود و اعمال خلاف شئون مذهبی، اخلاقی و انسانی که از آن‌ها سرمی‌زد و باعث بی‌اعتباری آن‌ها و روی برتافتن مردم از کلیسا می‌شد. بسیاری از کشیشان به شکار می‌رفتند و از ثروت اندوزی ابایی نداشتند. با آنکه کلیسا ازدواج را برای کشیشان منع کرده بود، آن‌ها به عملی بدتر یعنی زندگی با فواحش روی آورده بودند. بسیاری از آن‌ها به خرید و فروش بهشت - موسوم به اعمال سیمونی منتسب به سن سیمون از حواریون مسیحی که گویا ایرانی تبار هم بوده است - مشغول بودند و با غم مردم، بیگانه. گرچه این وضعیت پس از اصلاحات گرگوار هفتم، پاپ



قدرتمند قرن یازدهم (۱۰۸۵-۱۰۷۳) که اصلاحات گسترده‌ای را در جهت یکسان سازی وضعیت اسقفان و کشیشان و احیای اقتدار کلیسا به اجرا گذاشت قدری بهبود یافت و او بود که قدرت پاپ‌ها را به حدی بالا برد که توانستند امپراطوران را به تسلیم در برابر خود وادارند، اما ژرفای فساد و تباهی بیش از آن بود که با یک حرکت به درستی و راستی بگراید. از سوی دیگر جنگ‌های صلیبی که بلافاصله پس از اصلاحات گرگوار هفتم آغاز شد، بر دامنه اقتدار و ثروت کلیسا افزود و در نتیجه زمینه‌های فساد بیشتر را هم مهیا ساخت. دعوای امپراطوران و پادشاهان با پاپ بر سر حق تعیین مناصب کلیسایی و اعمال مذهبی گاه به سزار و پاپیسم؛ یعنی سلطه پاپ بر قیصر می‌انجامید و گاه نیز با مقاومت پادشاهان نظیر توقیف بنفانس هشتم از سوی فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه یا مقاومت هانری هشتم پادشاه انگلستان در جنگ مغلوبه می‌شد.

۳) علل اقتصادی و سیاسی: یکی از مفسد کلیسا ولخرجی‌ها و اسراف‌هایی بود که هزینه آن از طریق تحمیل خراج به مؤمنین در همه سرزمین‌های اروپا تأمین یا از طریق فروش بهشت به گناهکاران ثروتمند حاصل می‌شد. این تحمیلات که هم کمر مردم را خم می‌کرد و هم بر گرده دولت‌ها فشار وارد می‌ساخت باعث اعتراض دولت‌ها و شاهزادگان می‌شد. این شاهزادگان گرایش زیادی به استقلال در برابر امپراطور هم از خود نشان می‌دادند. امپراطوری مقدس رم - ژرمنی را «تون بزرگ» در سال ۹۶۲ میلادی پایه نهاد تا به پیروی از شارلمانی‌ها تمام سرزمین‌های اروپا را حول محور دین مسیح زیر سلطه خود درآورد. این امپراطوری شامل سرزمین‌های امروزی ایتالیا، آلمان، هلند، بلژیک، چک و اسلواکی، اتریش، مجارستان و گاه اسپانیا می‌شد. در آلمان به تنهایی حدود چهارصد شاهزاده‌نشین وجود داشت که از امپراطوری مقدس اطاعت می‌کردند. از قرن چهاردهم میلادی تمام امپراطوران از خانواده هابسبورگ اتریش انتخاب می‌شدند، اما علاوه بر این شاهزاده‌نشین‌های کلیساهای فرانسه و انگلستان هم تابع پاپ رم بودند. اولین ضربه را فرانسه بر اقتدار پاپ وارد کرد. ابتدا فیلیپ لوبل که در برابر بنیفانس هشتم مقاومت می‌کرد، به پیدایش آموزه گالیکن؛ یعنی استقلال کلیساهای فرانسه دامن زد و چنان عرصه را بر بنیفانس هشتم تنگ می‌کرد که دق مرگ شد. جانشین او را از میان کاردینال‌های فرانسه برگزیدند و مقر او را به آوینیون در جنوب فرانسه منتقل کردند که تا سال ۱۳۷۷ ادامه یافت. در نهایت این روند به توافق‌نامه (کنکردای بولونی-۱۵۱۶) استقلال کلیسای فرانسه انجامید. ضربه دوم با استقلال کلیسای انگلستان از سوی هانری هشتم در سال ۱۵۳۴ و آموزه آنگلیکن که همان استقلال همیشگی کلیساهای انگلستان از رم باشد، وارد شد. در این زمان دیگر جنبش اصلاح دینی نیمی از اروپا را فراگرفته بود و انگلستان برای همیشه به مذهب پروتستان پیوست. همان‌طور که اشاره شد بسیاری از شاهزادگان از فقدان آزادی و استقلال ناراضی بوده و به مجرد ظهور حرکت اصلاح دینی با آن همراه شدند. در حقیقت کلیسا و امپراطوری دو ستون خیمه‌ای بودند که یکی بازوی فرهنگی - اجتماعی و دیگری بازوی سیاسی - نظامی نظام قرون وسطایی اروپا محسوب می‌شد. در برابر این محور، حرکت جدید هم دو پایه داشت که یکی مذهبی - فرهنگی و دیگری سیاسی بود. اصلاح‌طلبان در برابر کلیسا و شاهزادگان در برابر امپراطور قرار گرفتند و با یکدیگر متحد شدند، اگر چنین پشتوانه سیاسی برای جنبش اصلاح دینی وجود نداشت، معلوم نبود سرنوشت آن به کجا می‌رسید.

□ شروع حرکت

در چنین فضایی بود که در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ مارتین لوتر کشیش کلیسای ویتنبرگ آلمان اعتراض‌نامه ۹۵ ماده‌ای خود را به سردر کلیسایی که در آن نماز می‌گذازد آویخت و طی آن عمل پاپ و آلبر امیر براندنبورگ را در بخشش گناهان و فروش بهشت تقبیح و محکوم کرد. این امر سرآغاز پیدایش مذهب جدیدی در دین مسیح بود که مقدر بود نیمی از اروپا را فرا گرفته و تاریخ این سرزمین را عوض کند. تأثیر اندیشه‌های اراسموس و هومانیزم بر تفکرات لوتر آشکار بود، هرچند که بین آن‌ها درگیری‌هایی هم به وجود آمد. مانند اشاعره در تاریخ اسلام، لوتر پایه مذهب جدید را بر خواست و تقدیر الهی گذاشت و مریدان خود را از هر واسطه یا تلاش برای دگرگون ساختن سرنوشت خود برحذر داشت. به زودی کسان دیگری نیز بر دامنه نهضت پروتستانتیسم یا اعتراض افزودند. ژان کالون در فرانسه و زوینگلی در سوئیس آئین‌های مشابهی برپا داشتند. دامنه حرکت کالون بر خلاف زوینگلی که با مرگش به پایان رسید بسیار فراتر رفت و به صورت دومین موج مذهب پروتستان درآمد. با استقرار وی در ژنو و برپایی جمهوری ژنو، بسیاری از ایالات آلمان را زیر پوشش آموزه‌های خود قرار داد و موقتاً بر لوترانیسم

پیشی گرفت. نهضت پروتستانتیسم شتابان بر حوزه‌های وسیعی از اروپا به‌ویژه شمال این قاره سایه افکند و اقدام کلیسای رم در جهت اصلاح خود در قالب شورای ترنت نوشداری بعد از مرگ سهراب بود، به‌ویژه آنکه اعلامیه نهایی اصلاحات کلیسا بسیار محتاطانه و محافظه‌کارانه بود. وضعیت اروپا به هنگام مرگ کالون به سال ۱۵۶۴ و همزمان با صدور اعلامیه ترنت و پس از امضای صلح اکسبورگ در ۱۵۵۵ و تصویب ۳۹ ماده مؤسس کلیسای انگلیکن در ۱۵۶۳ به این صورت بود: در شبه جزیره ایبری و قسمت‌های مدیترانه‌ای، پروتستانتیسم فاقد زمینه لازم بود و حرکتهای موضعی سرکوب و کاتولیسیسم از نو مستقر شده بود. در شمال اروپا بر عکس، پروتستانتیسم ریشه گرفته و ایالات شمال و شرق آلمان، پادشاهی اسکاندیناوی و مستملکات آن‌ها مثل فنلاند و ایسلند زیر پوشش لوتریانیسم قرار گرفته بود. و کالونیسم در اسکالتند و آموزه انگلیکن که نوعی پروتستانتیسم انگلیسی بود در ویلز گسترش یافته بود، اما سرزمین‌های بین این دو قسمت اروپا مثل فرانسه، هلند، رنانی، سوئیس، اتریش، بوهیم، مجارستان و لهستان شاهد پیروزی کالونیسم بود که از سوی بورژواها حمایت می‌شد، ولی حکومت‌ها کم و بیش به مذهب کاتولیک وفادار مانده بودند. از این پس جنگ بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها اجتناب‌ناپذیر بود. سرزمین‌هایی که در موقعیت بینابین بودند به‌صورت کانون اصلی درگیری‌های مذهبی درآمدند. در فرانسه زمام امور در دست پادشاه بود، اما در آلمان این درگیری‌ها جنبه بین‌المللی پیدا کرده و به‌صورت جنگ‌های سی‌ساله مذهبی نمایان شد، اما آموزه‌های لوتر و کالون حاوی چه نکاتی بود که کلیسا را به لرزه درآورد؟ مهم‌ترین نکته این حرکت بی‌نیاز کردن مردم از کلیسا در امور مذهبی بود. انسان می‌تواند بدون وساطت کلیسا با باری تعالی رابطه برقرار و از طریق مطالعه متن مقدس (انجیل) سخنان خداوند را فهم و درک کند. مذهب جدید بر سه اصل استوار بود: فقط خدا، فقط متن مقدس و تنها راه نجات بخشش خداوند است. به این ترتیب، پیروان دین مسیح به آزادی و رهایی از تمام واسطه‌ها و مراجع دنیوی دعوت شدند، حتی لوتر عنوان رساله خود را که در سال ۱۵۲۰ منتشر شد *رساله آزادی مسیحیان* برگزید و در آن نوشت: «انسان مسیحی آزادترین انسان و آقای همه چیز است و در برابر هیچ کس سر فرود نمی‌آورد.»

جنگ‌های مذهبی و آثار آن

جنگ‌های مذهبی بیش از صد سال طول کشید و فقط سی سال آن جنبه بین‌المللی داشت. این جنگ‌ها به منزله زایمانی بود که فرزند آن دولت ملی به شمار می‌رفت. زمینه‌های فکری دولت ملی از دعوای دین و دولت در پایان قرون وسطی فراهم شده بود. استقلال حوزه سیاست به رسمیت شناخته شد و بزرگان کلیسا مانند سن توماس داکن، مانگولد دولو تنباخ و گیوم دوکام پذیرفتند که امور دنیوی به جهان خرد و سیاست تعلق دارد که آن هم آفریده پروردگار است و امور عقیدتی و کلیسا به جهان الهام و وحی تعلق دارد که قلمرو آن جدا و منطق آن متفاوت است. زمینه‌های عینی و اجتماعی دولت مدرن هم با بحران در نظم فئودالی و ضرورت تمرکز قدرت فراهم شد، اما تولد دولت مدرن نیازمند قربانی هم بود که طی جنگی خونین به انجام می‌رسید و آن مرگ امپراطوری مقدس بود. کتاب شهریار نیکولو ماکیاولی که در سال ۱۵۱۳ انتشار یافت به‌عنوان انجیل سیاسی عصر مدرن نماد مکتوب این تحولات بود که اعتبار خود را تا پایان عصر وستفاليا؛ یعنی تا سال‌های اخیر حفظ کرده است.

وضعیت امپراطوری مقدس و قدرت‌های دیگر جهان در قرن شانزدهم

در اروپا وضعیت به این صورت بود که سه قدرت عمده به چشم می‌خورد که عبارت بودند از: امپراطوری مقدس، پادشاهی فرانسه و پادشاهی انگلستان. در سال ۱۵۲۰ شارل پنجم که به شارلکن مشهور شد جای ماکسیمیلیان نشست. وی، اتریش، هلند، بلژیک و فرانچ کنته را از پدر و جد خود به ارث برد و از طرف مادر نیز وارث اسپانیا، ساردنی، سیسیل، ناپل و مستعمرات آمریکایی اسپانیا شد. به این ترتیب، خاندان هابسبورگ اتریش بر قسمت اعظم اروپا سلطه یافت. در فرانسه هم فرانسوای اول حکومت می‌کرد که به شدت با خانواده هابسبورگ در رقابت بود. رقابت فرانسه با اتریش تا آن حد بود که دولت‌های فرانسه حاضر به اتحاد با ترکان عثمانی غیرمسیحی بودند. در انگلستان چند خانواده حکومت می‌کردند که مهم‌ترین آن‌ها خانواده استوارت پادشاه اسکاتلند بود. تئودرها هم بر ویلز حکمرانی داشتند که آخرین زمامدار این سلسله الیزابت بود که در سال ۱۵۵۸ به سلطنت رسید و با مداخله در امور اسکاتلند بر اقتدار خود افزود و با پیشرفت در هنر و ادبیات، یکی از

دوره‌های پرافتخار انگلستان را در آغاز قرون جدید رقم زد، اما شارلکن که پادشاهی متعصب و طرفدار کلیسا بود نتوانست سرزمین‌های وسیعی را که به او رسیده بود حفظ و وحدت مذهبی را تضمین کند. علت عمده این امر حملات مکرر عثمانی‌ها به قلمرو این امپراطوری بود، چنانکه وین در سال ۱۵۲۹ به محاصره آن‌ها درآمد. هم از این‌رو در سال ۱۵۵۵ با قبول صلح آگسبورگ آزادی مذهبی (هم کاتولیک و هم پروتستان) را پذیرفت و یک سال بعد از مقام خود استعفا و کنج عزلت برگزید. وی حکومت اتریش، بوهیم و مجارستان را در سال ۱۵۲۲ به برادر خود فردیناند بخشیده و در سال ۱۵۵۵ باقی متصرفات خود را به فرزند خود فیلیپ داد که به نام فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا شهرت یافت. او شهر مادرید را به پایتختی برگزید و در سال ۱۵۸۰ پرتغال را هم بر قلمرو خود افزود. به این ترتیب قلمرو هابسبورگ نه تنها به دو قسمت تقسیم شد، بلکه بین اسپانیا و سرزمین‌های گُود؛ یعنی هلند و بلژیک و لوکزامبورگ هم فاصله افتاد. این سرزمین‌ها شامل هفده شاهزاده‌نشین بودند که بین آن‌ها هیچ اتفاقی وجود نداشت. یکی از مشکلات فیلیپ دوم استقلال‌خواهی مردم این سرزمین‌ها بود که او را برخلاف پدرش پادشاهی غریبه می‌دانستند. از جمله کارهای فیلیپ دوم بازسازی دستگاه انگیزشیون یا تفتیش عقاید بود که آن را به سرزمین‌های مزبور هم تسری داد و این در حالی بود که بسیاری از ایالات هلند و بلژیک به مذهب پروتستان گرویده بودند. شورش تمام این سرزمین‌ها را فراگرفت و شورای فتنه که اندکی بعد به شورای خون تبدیل شد، عده زیادی را به‌دستور فیلیپ دوم به اعدام محکوم کرد. ویلیام درانث که خود نایب‌السلطنه فیلیپ بود، در رأس جنبش استقلال‌خواهی قرار گرفت. در سال ۱۵۷۶ نمایندگان هفده ایالت، مسائل مذهبی خود را کنار گذاشته و علیه فیلیپ متحد و از کمک انگلستان نیز بهره‌مند شدند. فیلیپ موفق شد بین آن‌ها اختلاف اندازد. ده ایالت جنوبی که بیشتر کاتولیک بودند موقتاً با اسپانیا همراه شدند، اما هفت ایالت شمالی در سال ۱۵۷۹ اتحاد اوترخت را به‌وجود آورده و در سال ۱۵۸۱ به نام هلند استقلال خود را اعلام داشتند. در این میان حوادثی گذشت که انگلستان را مصمم ساخت به‌طور جدی از پروتستان‌ها حمایت کند. به این ترتیب، در سال ۱۵۸۸ جنگ سختی بین اسپانیا و انگلستان روی داد که با پیروزی انگلستان به پایان رسید. طوفانی که در این ماجرا در گرفت و کشتی‌های اسپانیایی را در هم کوبید به باد پروتستان مشهور شد. فیلیپ دوم در سال ۱۵۹۸ درگذشت. نتیجه مهم این جنگ انتقال قدرت دریایی اسپانیا به انگلستان و هلند بود. هلند به مدت دو قرن از رونق و تفوق مالی برخوردار و آمستردام به‌صورت مرکز معتبر تجاری و مالی اروپا درآمد. در سال ۱۶۰۱ شرکت هند شرقی انگلستان و در سال ۱۶۰۲ شرکت هند شرقی هلند به‌وجود آمد. تأسیس این شرکت‌ها اوج دوره اقتصادی جدید یا عصر مرکانتیلیسم بود که از نظر اقتصاددانانی مانند والرشتاین، مادر تحولات دیگر محسوب می‌شد. هر کشوری که در این دوره به موفقیت اقتصادی دست یافت، پیشرفت‌های بعدی خود را هم تضمین کرد. دولت ملی به هنگام و صنعت به موقع در این کشورها رشد یافت، در حالی که کشورهای اروپای شرقی به‌دلیل دوربودن از دریاها یا هر دلیل دیگر تا قرن بیستم به این موفقیت‌ها دست نیافتند. به هر دلیل همکاری هلند و انگلستان برای استعمار سرزمین‌های دیگر شروع شد. در سال ۱۶۰۷ انگلیسی‌ها در ویرجینیا و در سال ۱۶۱۲ هلندی‌ها در نیویورک (ایالات متحده آمریکا امروزی) مستقر شدند، در عوض اسپانیا دوران زوال خود را آغاز کرد. در سال ۱۶۴۰ پرتغال هم دوباره استقلال خود را به‌دست آورد. در همین دوران فرانسوی‌ها از این تحولات هیچ طرفی برنستند، زیرا درگیر کشمکش‌های داخلی و جنگ مذهبی بودند. آلبرماله تعداد جنگ‌های مذهبی فرانسه را هشت مورد ذکر می‌کند که چهار جنگ در زمان شارل نهم و چهار جنگ دیگر در زمان هانری سوم و هانری چهارم رخ داد. در سال ۱۵۵۹ هانری دوم به قتل رسید و از چهار فرزند او فقط فرانسوای دوم یک سال سلطنت کرد و پس از او برادرش شارل نهم به سلطنت رسید. کاترین دومدیسې همسر هانری دوم از اهالی ایتالیا در کار حکومت فرزندان خود مداخله می‌کرد. با مداخله او بود که قتل عام سن بارتلمه در سال ۱۵۷۲ صورت گرفت و سربازان دولتی به همراهی کاتولیک‌ها و اوباش عده زیادی از پروتستان‌ها را به قتل رساندند. سلسله کاپه‌سین‌ها با ورود هانری چهارم از خانواده بوربن‌ها - که تا انقلاب کبیر فرانسه در قدرت ماندند - در سال ۱۵۸۹ به پایان رسید. هانری چهارم یا هانری ناوار خود رئیس فرقه هوگه نو یا پروتستان‌های فرانسه بود، ولی به کاتولیک تغییر مذهب داد، اما بر اساس فرمان او موسوم به فرمان نانت در سال ۱۵۹۸ آزادی مذهب مردم پذیرفته شد مانند صلح آکسبورگ که در سال ۱۵۵۵ از سوی شارلکن پذیرفته شد، وی در سال ۱۶۱۰ به‌دست دیوانه‌ای کشته شد و لویی سیزدهم که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود در پناه حمایت مادر خود ماری دومدیسې و کاردینال ریشلیو به سلطنت رسید، اما در خارج از اروپا امپراطوری‌های چین، هند، عثمانی و

ایران تنها قدرت‌های قابل یادآوری بودند. در شمال و شرق اروپا هم امپراطوری‌های سوئد و لهستان از اهمیت برخوردار بودند. امپراطوری چین زیر سلطه سلسله مینگ قرار داشت و هندوستان به دولت‌های متعدد و کوچکی تقسیم شده بود که همه آن‌ها به تصرف بابر از بازماندگان تیمور درآمدند. بزرگ‌ترین پادشاه بابری هند اکبر بود که در سال ۱۵۵۶ به سلطنت رسید، اما در ایران تقریباً همان اتفاقی افتاد که در اروپا روی داده بود. شاه اسماعیل صفوی که در سال ۱۵۰۱ تاج گذاری کرد، قدرت‌های محلی را برانداخت و دولتی متمرکز و مجهز به یک مذهب رسمی به‌وجود آورد. شهر اصفهان، دومین پایتخت صفویه از بزرگ‌ترین‌های شهرهای جهان بود که در ضمن مرکز ادبی، فلسفی و تجاری هم به شمار می‌رفت. اگر مرحله اول دولت‌های مدرن اروپایی را دولت مطلقه بنامیم که در آن مرکز سیاسی با مرزهای مشخص و اتباع قدرت سیاسی گرد هم می‌آمدند، در ایران نیز همین وضعیت به‌وجود آمد و به‌درستی می‌توان شاه عباس صفوی (۱۶۲۹-۱۵۸۸) را به سان لویی چهاردهم (۱۶۶۱-۱۷۱۳) معرف دولت مطلقه توصیف کرد، اما حرکتی که در اروپا آغاز شد از استمرار برخوردار شد، در حالی که این حرکت در ایران و به‌طور کلی در شرق با گسست سهمگینی روبه رو شد. دولت صفویه را می‌توان به دولت فرانسه در اروپا تشبیه کرد و امپراطوری عثمانی را به امپراطوری مقدس رم-ژرمنی. امپراطوری عثمانی که مقدمات آن از قرن سیزدهم فراهم شده بود با فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ به‌وجود آمد. این امپراطوری هم مانند امپراطوری مقدس اروپا از سرزمین‌های وسیع و نامنسجمی از اروپا تا خلیج فارس به‌وجود آمده بود که پایه اقتدار آن بر مذهب استوار بود. سلطان سلیم اول (۱۵۲۰-۱۵۱۲) پس از جنگ چالدران و پیروزی بر قوای شاه اسماعیل صفوی و فتح قاهره، سوریه، مکه و مدینه، خود را در سال ۱۵۱۷ خلیفه مسلمین نامید. قدرت امپراطوری عثمانی در زمان سلیمان مجلل (۱۵۲۰-۶۶) به اوج خود رسید و راه اروپا را در پیش گرفت. قوای عثمانی دوباره در سال‌های ۱۵۲۹ و ۱۵۳۲ شهر وین مقر امپراطوری مقدس را محاصره کردند. امپراطور مجبور شد در سال ۱۵۶۴ پیمان قسطنطنیه را که تا سال ۱۶۰۶ بر قوت خود باقی ماند، بپذیرد و سالانه مبلغ قابل ملاحظه‌ای را به سلطان عثمانی بپردازد. عثمانی‌ها و اتریشی‌ها چند قرن متوالی در حال جنگ بودند. رقیب شرقی امپراطوری عثمانی، کشور ایران و رقیب غربی امپراطوری مقدس هم کشور فرانسه بود. به همین دلیل روابط خوبی بین عثمانی و فرانسه از یک سو و ایران و اتریش از سوی دیگر برقرار شده بود، اما افول قدرت عثمانی از پیمان کارلوویتز آغاز شد که در سال ۱۶۹۹ در برابر اتحاد مقدس (مرکب از روسیه، لهستان و امپراطوری) به آن تن داد.

جنگ‌های سی‌ساله و قراردادهای وستفالی

چنانکه دیدیم اروپا به سه ناحیه تقسیم شد: شمال پروتستان، جنوب کاتولیک و ناحیه مرکز که بینابین بود. ایالات پروتستان آلمان در سال ۱۶۰۸ به تشویق امیر پالاتین اتحادیه‌ای تشکیل دادند و با هلند و انگلستان باب مراوده گشودند. ایالات کاتولیک هم در سال بعد به رهبری باویر اتحادیه‌ای تشکیل داده و از اسپانیا تقاضای کمک کردند. به این ترتیب، زمینه‌های بین‌المللی شدن درگیری‌های مذهبی فراهم شد. از سوی دیگر پیمان ترک مخاصمه‌ای که بین اسپانیا و هلند در سال ۱۶۰۹ به امضا رسیده بود در سال ۱۶۲۱ به پایان می‌رسید. استراتژی‌ها به این صورت بود که اسپانیا به فکر شکست جمهوری هلند بود و فرانسه که از دیرباز از خانواده هابسبورگ هراس داشت، از روی کارآمدن حکومتی نیرومند در آلمان هم خشنود نبود. به همین دلیل دولت فرانسه به رغم کاتولیک بودن تصمیم گرفت از اتحاد پروتستان حمایت کند. در سال ۱۶۱۸ مردم بوهم به طرفداری از پروتستان‌ها نمایندگان امپراطور فردیناند را کشتند. فردیناند تصمیم به مقابله گرفت. با آنکه فرانسه و هلند از پروتستان‌ها حمایت می‌کردند، قوای امپراطوری توانست آن‌ها را شکست دهد. اتحادیه پروتستان هم در سال ۱۶۲۱ منحل و رهبری پروتستان‌ها به‌دست پادشاه دانمارک افتاد، اما ائتلاف پروتستان‌ها با وجود آنکه از حمایت دانمارک، فرانسه، هلند و انگلیس برخوردار بود شکست خورد و پیروان مذهب جدید هم مأیوس شدند. اموال کلیسا که به سرقت رفته بود باز پس داده شد و چنان بود که گویی اوضاع برای همیشه به نفع کاتولیک‌ها خاتمه یافته است، اما به‌زودی پروتستان‌ها رهبر جدیدی به نام گوستاو آدولفوس پادشاه سوئد پیدا کردند. او در سال ۱۶۳۰ قوایی را وارد آلمان کرد و با امپراطوری مقدس درگیر شد. ریشیلیو هم که خود اسقف کاتولیک بود در جبهه کاتولیک‌ها نفاق می‌انداخت، اما پادشاه سوئد در سال ۱۶۳۲ کشته شد و رهبری جریان ضد امپراطوری به‌دست فرانسه افتاد. با آنکه فرانسوی‌ها، سوئدی‌ها، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها همه در فکر تضعیف خانواده

هابسبورگ بودند اختلافاتی هم با یکدیگر داشتند که مانع پیروزی آن‌ها می‌شد. جنگ‌ها آن قدر ادامه یافت که هر دو طرف خسته شده و از سال ۱۶۴۴ مقدمات مذاکرات صلح فراهم شد. دولت‌های کاتولیک در شهر مونستر و دولت‌های پروتستان در شهر اوزنابروک با نمایندگان امپراتور به مذاکره مشغول شدند و در سال ۱۶۴۸ دو پیمان به امضا رسید که به معاهدات وستفالی مشهور شد، اما دولت اسپانیا تا سال ۱۶۵۹ همچنان به جنگ علیه فرانسه ادامه داد، اما معاهدات وستفالی چیزی جز پذیرش دو اصل نبود؛ اصل اول یعنی آزادی مذهب که پیش از این در صلح آکسبورگ ۱۵۵۵ و فرمان نانت ۱۵۹۸ هم تأیید شده بود و دیگری استقلال سیاسی شاهزاده‌نشین‌های آلمان که به اصرار سوئد و فرانسه مورد قبول واقع شد. در عین حال پیمان‌های وستفالی نقشه اروپا را تغییر داد. بر اساس توافق‌های حاصله، سوئیس و ایالات هلند رسماً استقلال یافتند، باویر قسمت جنوبی پالاتینا را با حق شرکت در انتخاب امپراتور به‌دست آورد (فقط ۷ واحد از شاهزاده‌نشین‌های آلمان حق انتخاب امپراتوری را داشتند که به آن‌ها امیران منتخب می‌گفتند). قسمت شمالی پالاتینا به‌عنوان حوزه فرمانروایی هشتمین امیر منتخب به شارل لویی پسر فردریک امیر براندنبورگ داده شد. براندنبورگ به خانواده هوهن زولرن سپرده شد که به اصرار فرانسه که می‌خواست قدرت دیگری را در برابر خاندان هابسبورگ به‌وجود آورد از قدرت و وسعت روزافزونی برخوردار شدند (بعدها همین خانواده در قرن نوزدهم به فرانسه حمله کرده و با شکست آن کشور، امپراتوری متحد آلمان را به‌وجود آوردند). سوئد که از فاتحان جنگ‌های سی‌ساله بود به کمک فرانسه قدرت زیادی پیدا کرد و صاحب یک کرسی در مجلس دیت امپراتوری شد و تا ظهور پتر کبیر در روسیه، شمال شرق اروپا را تحت سیطره قدرت خود داشت. حوزه اقتدار علمی امپراتوری مقدس به اتریش و مجارستان و بوهیم محدود شد که خود به استقلال آن از بدنه امپراتوری کمک کرد، اما فاتح اصلی جنگ‌های سی‌ساله، فرانسه بود که نه تنها شکست سختی بر پیکره دشمن دیرینه خود؛ یعنی خانواده هابسبورگ وارد کرد، بلکه خود نیز از امتیازات حقوقی، سیاسی و اقتصادی متعددی برخوردار شد. دوره‌ای که پس از وستفالی آغاز می‌شود دوره مرگ امپراتوری‌های مقدس رم-ژرمنی، عثمانی، لهستان، و سوئد و دوره اعتلای کشورهای فرانسه و انگلستان و اندکی پس از آن دوره اقتدار روس، پروس و اتریش است.

تحوالات عرصه بین‌الملل

بازیگران جدید صحنه روابط بین‌الملل؛ یعنی دولت‌های ملی که در قرون ۱۶ و ۱۷ مراحل اولیه خود را در قالب دولت‌های مطلقه پشت سر می‌گذاشتند به زور آزمایی بی‌سابقه‌ای دست زدند تا حداکثر قدرت را به خود اختصاص دهند. دولت‌های ملی از چهار عنصر سرزمین، جمعیت، حاکمیت و حکومت تشکیل می‌شدند. مهم‌ترین عنصر آن‌ها سرزمین بود که دولت‌ها مایل بودند تا آنجا که ممکن است برگستره آن بیفزایند، اما جمعیت هنوز در قالب ملت تعریف نشده بود و افراد مقیم در سرزمین یک کشور رعایای سلطان آن کشور محسوب می‌شدند که خود تبلور حاکمیت و حکومت بود. در همین دوره دویست یا سیصدساله که دولت‌های ملی در قالب دولت‌های سلطانی با حذف قدرت‌های محلی و فئودالی به تمرکز قدرت و ساخت مرکز واحد مشغول بودند، به تأسیس یک دستگاه اداری متمرکز نیز اقدام کردند که اجرای قدرت آن‌ها را به‌صورت یکسان در سراسر سرزمین آن‌ها و بر روی آحاد جمعیت تضمین می‌کرد. لویی چهاردهم نمونه بارز سلطانی قدرتمند با قدرتی متمرکز و دستگاه اداری جدید بود که نمونه خوبی از دولت مطلقه را عرضه می‌کرد. در دوره‌ای که از معاهدات وستفالی شروع و به کنگره ۱۸۱۵ وین ختم می‌شد، ابتدا فرانسه به تعیین مرزهای زمینی و تثبیت قدرت خود پرداخت. پس از آن نوبت انگلستان فرا رسید و در همان حال کشورهای پروس و اتریش هم به‌صورت دولت‌های مستقلی که از بدنه امپراتوری مقدس جدا شده‌اند به رأس هرم قدرت بین‌المللی صعود کردند و روسیه هم ضمن گسترش مرزهای اروپایی خود از تمرکز و قوام لازم برای ایفای نقش برتر برخوردار شد. این تحولات در حالی صورت می‌گرفت که امپراتوری‌های عثمانی، سوئد، لهستان و امپراتوری مقدس در حال زوال کلی یا نسبی بودند. به این ترتیب، نقشه سیاسی اروپا تغییر می‌یافت و نظام چندقطبی بر پایه موازنه قوا شکل می‌گرفت. موازنه قوا به این دلیل پایه و اساس رابطه پنج قدرت بزرگ قرار گرفت که هیچ کدام قادر به کنارزدن دیگری یا گسترش بیش از اندازه مرزهای خود به ضرر دیگر قدرت‌ها نبودند، در عین حال رقابت گسترده‌ای بین آن‌ها وجود داشت. رقابت انگلستان و فرانسه در سطح جهان و رقابت روسیه و انگلستان در سطح منطقه اروپا و منطقه مجاور و رقابت پروس و اتریش صرفاً در سطح همسایگی

جریان داشت. اروپا در پناه توسعه علمی، فرهنگی و نظامی خود در حال پیشرفت و قدرت‌های غیراروپایی در برابر آن‌ها در حال عقب‌نشینی بودند. قرن هجدهم مرحله تکوین پیشرفت‌هایی بود که از رنسانس آغاز شده بود. عقلانیت زیربنای معرفت جدید قرار می‌گرفت و انقلاب فرانسه قشر جدیدی را به حاکمیت می‌رساند که حامل و پاسدار اندیشه‌های نو بود.

□ عصر اقتدار فرانسه

اقتدار فرانسه از دو عامل داخلی و خارجی سرچشمه می‌گرفت. به‌طور کلی ضعف یا قدرت هر کشوری در دوران جدید به این دو عامل بستگی دارد. ضعف قدرت‌های دیگر مانند آنچه در بازی تنیس معمول است به حساب اقتدار بازیگر مورد نظر نیز گذاشته می‌شود. مهیا بودن عرصه بین‌المللی برای کنش بازیگر، نقش مهمی در پیروزی آن کشور دارد. انسجام درونی، قدرت اقتصادی و نظامی بازیگر هم عوامل داخلی را شکل می‌دهد.

□ پیرامون بین‌المللی

در سال ۱۶۴۸؛ یعنی زمانی که قراردادهای وستفالی به امضا رسید چهار کشور یا به عبارت بهتر، چهار مرکز قدرت در برابر فرانسه وجود داشت؛ اول؛ امپراطوری مقدس رم-ژرمنی، دوم؛ جمهوری لهستان، سوم؛ امپراطوری عثمانی و چهارم؛ انگلستان. سه قدرت اول چنانکه گفتیم در حال زوال بودند و از زوال آن‌ها به‌ویژه زوال امپراطوری مقدس، کشورهای پروس و اتریش به‌وجود می‌آمد و روسیه قوت می‌گرفت، اما انگلستان کشوری در حال پیشرفت بود که در آینده رقیب فرانسه می‌شد. امپراطوری مقدس رم-ژرمنی پس از وستفالی به اسم بی‌مسمایی تبدیل شد که به قول ولتر نه مقدس بود و نه رُمی. در سال ۱۵۵۵ زمانی که شارلکن این امپراطوری را بین برادر و پسر خود تقسیم کرد از یکپارچگی افتاد و پس از آن هلندی‌ها و سوئیسی‌ها و اهالی سواحل بالتیک هم از محدوده آن خارج شدند و از همه مهم‌تر استقلال چهارصد شاهزاده‌نشین آلمانی بود که به موجب معاهدات وستفالی حق جنگ و صلح را به‌دست آوردند و نظارت امپراطوری بر آن‌ها فقط جنبه صوری داشت. از سوی دیگر، خانواده هابسبورگ که به‌دلیل تفرقه حاکم بر امپراطوری و کم‌رنگ شدن اقتدار آن، صلاح خود را در تکیه بر اتریش و تثبیت اقتدار خود را این محدوده دیدند، عملاً به جدایی اتریش از امپراطوری دامن زدند. هم از این‌رو رقابت بین فرانسه و امپراطوری به تدریج به رقابت بین فرانسه و اتریش تبدیل شد. جمهوری لهستان هم پس از آنکه در قرن چهاردهم زیر لوای پادشاهان ژاژلون به وحدت رسید و در قرن پانزدهم در زمان کازیمیر چهارم به اوج قدرت خود رسید، توانست برای مدت طولانی در عرصه بین‌المللی به ایفای نقش بپردازد. ضعف لهستان ریشه در حملات مکرر کشورهای همسایه و مداخله اشراف در سیاست و حکومت داشت که موانعی در راه تمرکز قدرت محسوب می‌شدند. دیت یا مجلس اعیان لهستان پادشاه را انتخاب (به همین دلیل به آن جمهوری لهستان می‌گفتند) و برای جلوگیری از قدرتمند شدن وی از دادن سلاح و سرباز به وی خودداری می‌کرد. در نتیجه پادشاه لهستان وقتی در برابر حمله بیگانگان به‌ویژه روسیه قرار می‌گرفت، مجبور بود با وعده و وعید اعطای قسمت‌هایی از خاک کشور خود به پادشاه دیگری، از وی تقاضای کمک کند. این وضعیت تا بدانجا پیشرفت که از قرن هفدهم به بعد به دفعات کشور لهستان تجزیه و بالاخره نیز در اواخر قرن هجدهم از نقشه سیاسی اروپا محو شد، در نتیجه فرانسه نه تنها بیمی از لهستان به دل راه نمی‌داد، بلکه حوزه مناسبی هم برای مداخله پیدا نمی‌کرد. امپراطوری عثمانی هم چنانکه دیدیم از پیمان کارلوویتز ۱۶۹۹ که در برابر اتحاد مقدس (مربک از امپراطوری مقدس، روسیه و لهستان) تسلیم آن شد و بر اساس آن مجارستان را از دست داد، راه زوال را در پیش گرفت. فساد و نابه‌سامانی داخلی از یک سو و قدرت فزاینده کشورهای اروپایی از سوی دیگر عامل این زوال بود. به‌طوری‌که از زمان مرگ سلیمان مجلل در سال ۱۵۶۶ تا سال ۱۷۰۳ جمعاً ۱۲ سلطان بر این امپراطوری حکومت کردند. علاوه بر این قدرت امپراطوری عثمانی هیچ گاه برای فرانسه ضرری در بر نداشت و برعکس باعث تضعیف رقیب فرانسه؛ یعنی خانواده هابسبورگ شد. اما انگلستان هم با آنکه آینده درخشانی در انتظار داشت به‌دلیل مشکلات داخلی که در تمام طول قرن هفدهم گریبانگیر این کشور بود هیچ مشکلی برای فرانسه ایجاد نمی‌کرد. خانواده استوارت‌ها در سال ۱۶۰۳ جای خانواده تنودورها را گرفت. در این دوره بورژواهای انگلستان وارد مجلس شده و در قالب پیوریتن‌ها با نظریه انگلیکانیسم که جیمز اول از آن طرفداری می‌کرد، مخالفت کردند. به تدریج سلطنت طلبان با شعار شاه و کلیسا در برابر پارلمان قرار گرفتند. در سال ۱۶۲۵ چارلز اول جانشین جیمز اول شد و دعوای شاه و پارلمان در سال ۱۶۲۸ که

پارلمان اعلامیه حقوق را منتشر ساخت و به اوج خود رسید. شاه پارلمان را در سال ۱۶۲۹ تعطیل کرد، اما شورش اسکاتلند در سال ۱۶۳۸ شاه را نیازمند پارلمان کرد تا مالیات لازم را برای او تصویب کند. به این ترتیب، پارلمان پس از یازده سال تعطیلی در سال ۱۶۴۰ افتتاح شد، ولی نمایندگان همچنان با شاه مخالفت کردند. شاه پارلمان را منحل کرد، اما در انتخابات جدید باز هم نمایندگان انتخاب شدند و تا سال ۱۶۶۰ در کرسی نمایندگی باقی ماندند و پارلمان به پارلمان طویل مشهور شد. دعوای شاه و پارلمان در سال ۱۶۴۲ که نمایندگان لایحه تحدید اختیارات اسقفان را تصویب کردند به صورت جنگ واقعی درآمد. در این جنگ‌ها که از سال ۱۶۴۸ شروع شد البور کرامول فرمانده قوای پارلمان شد و در صدد برآمد چارلز اول را بکشد، ولی پارلمان رأی نداد. او عده‌ای از نمایندگان را اخراج و باقی‌مانده نمایندگان (پارلمان به دلیل کمی نمایندگان به پارلمان ناقص شهرت یافت) حکم به قتل چارلز اول دادند (۱۶۴۹) و پس از آن نظام جمهوری اعلام شد. کرامول به‌ویژه از سال ۱۶۵۳ که پارلمان را بست و بر سر در آن نوشت «این خانه اجاره داده می‌شود» به خشونت‌های زیادی دست زد و با استبداد کامل فرمانروایی کرد، ولی در سیاست خارجی تا حدی موفق بود. قانون دریانوردی را در سال ۱۶۵۱ به ضرر هلند تصویب کرد و برای مدتی در جنگ علیه اسپانیا با فرانسه متحد شد و به پیروزی‌هایی دست یافت. کرامول در سال ۱۶۵۸ مرد و پسرش دو سال بیشتر دوام نیاورد و استعفا داد. استوارت‌ها دوباره به قدرت رسیدند و اوضاع به حال اول درآمد. چارلز دوم از ۱۶۶۰ تا ۱۶۸۵ سلطنت کرد و در این سال جیمز دوم به سلطنت رسید و آشکار از مذهب کاتولیک حمایت کرد و در نتیجه درگیری بین پیوریتن‌ها و سلطنت‌طلبان از نو آغاز شد و به انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ و خلع جیمز دوم از سلطنت انجامید. مردم پس از این انقلاب دختر جیمز دوم را که زن ویلیام درائث پادشاه هلند شده بود به اتفاق شوهرش به سلطنت برگزیدند و قدرت به دست پارلمان افتاد. در این زمان برای اولین بار خطری متوجه سلطنت لویی چهاردهم شد و علت آن جنگ فرانسه و هلند بود که اینک انگلستان را هم پشتیبان خود داشت. علاوه بر این، جیمز دوم هم پس از خلع از سلطنت به فرانسه پناهنده شد و بر دامنه درگیری‌های فرانسه با هلند و انگلستان افزود. بنا به آنچه گفته شد پیرامون بین‌المللی تا سال‌های پایانی قرن هفدهم مبین وضعیتی کاملاً مطلوب برای فرانسه بود. حال باید دید امکانات فرانسه به‌عنوان یک بازیگر تا چه حد برای بهره‌برداری از آن وضعیت کافی و مفید بوده است. به نظر می‌رسد که دوره سلطنت لویی چهاردهم را باید به دو دوره مناسب و نامناسب تقسیم کرد. در دوره اول شاهد پیشرفته‌های فرانسه در عرصه بین‌المللی هستیم و در دوره دوم شاهد شکل‌گیری ائتلاف بین‌المللی ضد فرانسه.

امکانات و توانمندی‌های فرانسه

الف- ابزارهای حقوقی و دیپلماتیک: سیاستمداران فرانسه به‌ویژه دوک ریشلیو وزیر لویی سیزدهم و مازارن که از سوی آن دتریش ملکه مادر به وزارت لویی چهاردهم انتخاب شده بود، ابزارهای حقوقی لازم را برای کنش مؤثر فرانسه در عرصه بین‌المللی فراهم آوردند و شخص لویی چهاردهم نیز با تشکیل قشون دولتی و خزانه ثروتمند ابزارهای دیگری را فراهم کرد. ابزارهای حقوقی و دیپلماتیک عبارت بودند از: معاهدات وستفالی ۱۶۴۸، معاهده پیرنه ۱۶۵۹ و معاهده آلیوا و کپنهاک ۱۶۶۰. معاهدات وستفالی که در دوران صغارت لویی چهاردهم منعقد شد، به‌گونه‌ای تدوین شده بود که علاوه بر تضعیف خانواده هابسبورگ اتریش، فرانسه را به صورت ضامن آزادی‌های شاهزاده‌نشین‌های آلمانی و تثبیت‌کننده وضع موجود در امپراطوری مقدس درآورد. فرانسه علاوه بر الحاق پاره‌ای از سرزمین‌های غرب آلمان به خاک خود برای همیشه از ایجاد یک امپراطوری جهانی کاتولیک توسط هابسبورگ‌ها نیز آسوده خاطر شد و تقسیم‌شدن ایالات آلمان به شاهزاده‌نشین‌ها هم زمینه مساعدی برای توسعه طلبی و مداخله فرانسه در امور آن‌ها فراهم می‌ساخت؛ به‌ویژه آنکه بسیاری از این شاهزادگان به دنبال تماس با قدرت‌های خارجی بودند تا در برابر سایر شاهزاده‌ها بر اقتدارخویش بیفزایند. از جمله ایالات باویر و کلنی که جزو انتخاب کنندگان امپراطور هم بودند با فرانسه رابطه نزدیکی داشتند و فرانسه از طریق آن‌ها در انتخاب امپراطور هم مداخله می‌کرد. اما صلح پیرنه بدین گونه بود که چون اسپانیا به فکر بهره‌گیری از شورش اعیان فرانسه علیه لویی چهاردهم نابالغ بود که به فروند مشهور است (دوبار در سال‌های ۴۹-۱۶۴۸ و ۵۲-۱۶۵۰) در سال ۱۶۴۸ حاضر به صلح با فرانسه نشد، اما مازارن موفق شد انگلستان را به نفع خود وارد جنگ کرده و در نهایت اسپانیا را به صلح وادار کند. انگلستان که تصور می‌کرد هلندی‌ها بازار اروپا و مستعمرات را از چنگ انگلستان خارج کرده‌اند به جنگ با این کشور پرداخت و در نهایت قانون کشتیرانی را در سال

۱۶۵۱ به هلند تحمیل کرد و در سال ۱۶۵۵ با پادرمیانی مازارن اختلافات تجاری خود را با فرانسه رفع کرد. فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا هم به پشتیبانی از هلند برای کسب امتیازات تجاری از دست رفته در سال ۱۶۵۶ به انگلستان اعلان جنگ داد. چنین بود که زمینه دوستی فرانسه و انگلستان فراهم شد و در سال ۱۶۵۷ در ازای وعده بندر دانکرک به انگلستان، قرارداد نظامی بین دو کشور منعقد شد. به این ترتیب، اسپانیا مجبور به صلح با فرانسه شد. قرارداد پیرنه در سال ۱۶۵۹ بین دو کشور منعقد شد و به موجب آن خانواده سلطنتی اسپانیا باید یکی از دخترچه‌های خود را به ازدواج لویی چهاردهم در می‌آورد. دختر مورد نظر ماری تریز دختر فیلیپ چهارم بود. این امر به فرانسه امکان می‌داد در دعاوی مربوط به جانشینی پادشاه اسپانیا دخالت کند.

سومین ابزار صلح آلیوا بود که شرح مختصر آن چنین است: ابتدال شارل گوستاو پادشاه جدید سوئد به لهستان حمله کرده و ورشو را به تصرف خود درآورد. پس از آن، ائتلافی مرکب از لهستان، روسیه، دانمارک و براندنبورگ (پروس بعدی) علیه سوئد شکل گرفت که ژان کازیمیر پادشاه لهستان به هر کدام وعده قسمتی از خاک کشور خود را داده بود. ابتدا سوئد به‌طور قاطع در برابر این ائتلاف ایستاد، اما دچار ضعف شد و فرانسه برای جلوگیری از شکست متحد خود در جنگ‌های سی‌ساله وارد شد، به‌ویژه آنکه شکست سوئد می‌توانست تمهیدات وستفالی را زیر سؤال ببرد. از سوی دیگر لهستان هم متحد شرقی فرانسه بود و ضعف بیش از حد آن به نفع فرانسه نبود. آنچه به کمک فرانسه آمد مرگ شارل گوستاو بود که در سال ۱۶۶۰ اتفاق افتاد و مازارن حکمیت را در دست گرفته و با توافق هلند و انگلستان قرارداد آلیوا را در همان سال بین سوئد و لهستان بر پایه تقسیم مناطق مورد اختلاف منعقد کرد و ایالت براندنبورگ هم زیر عنوان دولت مستقل پروس شناخته شد که در سال ۱۷۱۳ مورد قبول امپراطوری مقدس واقع شد. قرارداد کینهاک نیز بین سوئد و دانمارک منعقد شد. به این ترتیب، فرانسه موفق شد علاوه بر حفاظت از قراردادهای وستفالی، با کنارزدن بیشتر هابسبورگ‌ها از مسائل اروپا و قبولاندن ترتیبات جدید به روسیه، به‌صورت حافظ موازنه قوا و داور اصلی مسائل اروپا درآید. در سال ۱۶۶۱ مازارن مرد و لویی چهاردهم شخصاً زمان امور را به‌دست گرفت. ب- خورشید شاه، لویی چهاردهم (۱۶۴۳-۱۷۱۵): ویژگی‌های شخصی لویی چهاردهم خود یک امتیاز غیرقابل انکاری برای فرانسه بود. وی که در سال ۱۶۳۸ تولد یافته بود و در پنج سالگی به سطنت رسیده بود، دوران کودکی خود را با شورش اشراف فرانسه پشت سر گذاشت که با حمایت دولت اسپانیا صورت گرفت و در تاریخ فرانسه به فروند مشهور است. این واقعه سبب شد تا لویی اعتماد خود را به اطرافیان از دست بدهد. این امر در تمرکز قدرت و خلع ید از اشراف بسیار مؤثر افتاد. وی ارتشی تدارک دید که به‌صورت کامل زیر نظر و دراختیار او بود. وی حتی از انتصاب یک وزیر هم خودداری کرد (به قولی به توصیه مازارن) و شخصاً به رتق و فتق امور پرداخت. او همیشه ناهار راتن‌ها صرف می‌کرد و این جمله وی هیچگاه از خاطر فرانسوی‌ها محو نشد: «فرانسه یعنی من»، اما او بازرسی داشت به نام کلبر که مورد اعتماد او بود و هم او بود که فرانسه را به راستی از نو ساخت. سنت دولت‌گرایی یا اتانیسم همیشه در فرانسه قوی بود (برعکس انگلستان که جامعه مدنی قوی‌تر از دولت بود)، ولی در زمان لویی چهاردهم این سنت به اوج خود رسید. هنر، ادبیات، معماری، علم و صنعت در زمان خورشید شاه خداداده به اوج رسید تا بدان حد که نه تنها تاریخ فرانسه به یاد نداشت، بلکه تاریخ اروپا هم در خاطره خود ثبت نکرده بود. یک کلام هم در مورد مقایسه او با شاه عباس کبیر مشرق زمین ضرورت دارد. شاه عباس، که او هم به آبادانی کشور خود و تمرکز قدرت و تثبیت مرزها و امنیت راه‌ها همت گماشت، برای تنبیه مخالفان مجازات‌های سخت برقرار کرده، بسیاری از اطرافیان خود را کشت یا کور کرد، به‌گونه‌ای که آینده سلسله صفوی با ابهام روبه رو شد، اما لویی چهاردهم از ژنرال کنده که در شورش فروند دوم علیه او عصیان کرده بود خواست تا به نام مصالح کشور فرانسه و برای ساختن فرانسه‌ای باز هم بزرگ‌تر و قوی‌تر به سر کار خود برگردد، در عصر او مردان بزرگی برای آینده کشور تربیت شدند. چنین بود که غرب به پیش رفت. هر آنچه لازمه صلابت و قدرت و نظم و نزاکت بود در داخل فراهم شد و فرانسه قدرتی یافت که به برکت آن توانست به‌راحتی بر دشمنان خود پیروز شود، در عین حال زیاده‌خواهی و جنگ‌های طولانی انسان و کشور را از پا درمی‌آورد.

توقف فرانسه و آغاز اقتدار انگلستان

چنانکه اشاره شد سلطنت لویی چهاردهم را باید به دو دوره پیشرفت و توقف تقسیم کرد. در دوره اول وضعیت مناسب داخلی با وضعیت مناسب بین‌المللی همسو و شرایط بی‌نظیری برای فرانسه فراهم آمده بود، اما در دوره دوم ضعف نسبی ناشی از

جنگ‌ها و درگیری‌های طولانی از یک سو و شکل‌گیری یک ائتلاف بین‌المللی علیه فرانسه از سوی دیگر، عرصه را بر این کشور تنگ کرد.

الف) دوره پیشرفت

از سال ۱۶۶۱ که لویی چهاردهم زمام امور را در دست گرفت تا آغاز دهه ۱۶۹۰ فرانسه در همه عرصه‌ها پیروز و کامیاب بود. اولین ابزار مورد استفاده لویی چهاردهم معاهده پیرنه بود. در سال ۱۶۶۵ فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا مرد و تاج و تخت به شارل دوم از زن دوم فیلیپ چهارم رسید که ۴ سال بیشتر نداشت و در صورت فوت او دامادهای شارل دوم، یعنی لویی چهاردهم و لئوپولد امپراتور رم-ژرمنی برای جانشینی او حق مساوی داشتند. اولی شوهر ماری ترز و دومی شوهر آن دتریش بود، اما پیش از مرگ شارل دوم، لویی چهاردهم به یکی از مواد قانون هلند استناد کرد که بر اساس آن بچه‌های زن اول در جانشینی پادشاه متوفی از اولویت برخوردارند و لویی چهاردهم خواهان اجرای این قانون در سرزمین‌هایی شد که این قانون در آن جا به اجرا گذاشته می‌شده است؛ یعنی ماری ترز همسر لویی چهاردهم، جانشین پدر متوفای خود فیلیپ چهارم در هلند اسپانیا شود. (قسمتی از کشورهای گود عمدتاً بلژیک امروز، که متعلق به اسپانیا شناخته می‌شد) اسپانیا قبول نکرد و فرانسه در سال ۱۶۶۸ قوای خود را در مناطقی از بلژیک مستقر کرد. در این میان لئوپولد که دچار شورش مجارها و جنگ ترک‌ها شده بود اعتراض نکرد، ولی قدرت‌های دریایی؛ یعنی هلند و انگلیس علیه فرانسه متحد شدند و سوئد نیز به آن‌ها پیوست و مثلث لاهه را به وجود آوردند، نتیجه آنکه نوعی موازنه قوا برقرار شده بود و لویی چهاردهم با حفظ دوازده نقطه مهم از جمله شهرهای لیل و تورنه که امروز هم از شهرهای مهم فرانسه هستند، از سایر ادعاهای خود صرف نظر کرد و قرارداد صلح اکس لاشاپل را در مه ۱۶۶۸ امضا کرد. پس از یک قرن، روابط حسنه میان فرانسه و هلند روبه تیرگی نهاد. لویی چهاردهم با چارلز دوم پادشاه انگلیس متحد شد و قرارداد دوور را با یکدیگر امضا کردند، سپس با پادشاه سوئد متحد شد و وعده داد که در صورت پیروزی پاره‌ای از بنادر هلند را به او بدهند. بعضی از شاهزادگان آلمان هم با فرانسه متحد شدند و پاره‌ای بی‌طرف ماندند. پس از آن هلند محاصره شده در سال ۱۶۷۲ حمله انگلستان به هلند آغاز شد و لویی چهاردهم فرماندهی جنگ را در دست گرفت. هلندی‌ها هم با اسپانیا و براندنبورگ متحد شدند که بی‌فایده بود. لویی چهاردهم شهرهای هلند را یکی پس از دیگری فتح کرد تا به اوترخت رسید. هلندی‌ها سدها را گشودند و آب لشکریان فرانسه را فراگرفت و لویی چهاردهم مجبور شد تقاضای صلح بدهد. شرایط او برای صلح تحقیرآمیز بود و باعث طغیان احساسات ملی هلندی‌ها شد. در اینجا هلندی‌ها گیوم درانتز (پادشاه انگلستان پس از انقلاب باشکوه ۱۶۸۸) را به نام رهبر دولت برگزیدند و وی با اسپانیا و امپراتوری مقدس متحد شد و براندنبورگ و دانمارک را هم با خود همراه کرد. گرچه فرانسه مجبور شد قرارداد نیمگ را بپذیرد و در سال ۱۶۷۹ هم با امپراتوری مقدس پیمان صلح امضا کند، اما موفق شد فرانسه کنته و آلزاس را به خاک فرانسه بیفزاید و مرزهای جنوب شرقی فرانسه را به سوئیس برساند. علاوه بر آن قدرت نظامی فرانسه بر همه کشورهای اروپایی آشکار شد. فرانسه در این جنگ‌ها به مرزهای امروزی خود دست یافت و به عنوان قدرت مسلم پذیرفته شد، در ضمن مشخص شد که فرانسه نمی‌تواند به قدرت جهانی و امپراتوری تبدیل شود. پس از صلح نیمگ سیاست لویی چهاردهم بر الحاق مناطقی استوار شد که مورد ادعای فرانسه بود و در ضمن مدعی قدرتمند دیگری برای آن‌ها وجود نداشت. بر پایه این سیاست که به گردهمایی (Reunion) مشهور شد فرانسه توانست باقی‌مانده آلزاس و استراسبورگ را هم به خاک خود ضمیمه کند. این نواحی جزو مناطق آلمانی زبان محسوب می‌شد، ولی اعتراض پاره‌ای از امیرنشین‌های آلمان مؤثر نیفتاد و برخی از آن‌ها که از فرانسه کمک مالی دریافت می‌کردند، سکوت کردند. اعضای مجلس دیت هم به دو دسته مخالفان و موافقان فرانسه تقسیم شدند.

ب) دوره دوم: دوره تثبیت و توقف

از سال ۱۶۸۳، سه رویداد، اوضاع را به ضرر پیشروی‌های فرانسه دگرگون ساخت که عبارت بودند از: شکست امپراتوری عثمانی، لغو فرمان نانت از سوی لویی چهاردهم و انقلاب باشکوه انگلستان. شکست امپراتوری عثمانی در برابر اتحاد امپراتوری مقدس، لهستان و روسیه، ضعف این امپراتوری را آشکار ساخت و خیال امپراتور لئوپولد از شرق آسوده و به سمت غرب متوجه شد. علاوه بر این فرانسه در این اتحاد و جنگ مقدس شرکت نداشت و هیچ نفعی از آن نبرد، در حالی که روسیه، لهستان و امیرنشین ونیز که با توصیه پاپ در سال ۱۸۸۴ به امپراتور پیوستند به‌ویژه روسیه، از شکست عثمانی بهره فراوان

بردند. به این ترتیب، امپراطور متحدانی پیدا کرد که پس از آن هم درمقابل با فرانسه او را یاری کردند. لئوپولد که نگاه توسعه‌طلبانه فرانسه را در مورد ایالات آلمانی می‌دید و اندیشه‌های لویی چهاردهم را در مورد هابسبورگ‌های اتریش می‌دانست، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا دولت‌های کاتولیک را با خود همراه سازد. حادثه‌ای که به ضعف فرانسه کمک می‌کرد لغو فرمان نانت بود که هانری چهارم در سال ۱۵۹۸ صادر کرده و آزادی مذهبی را در فرانسه به رسمیت شناخته بود. لویی چهاردهم در سال ۱۶۸۵ این فرمان را لغو و پروتستان‌های فرانسه را مجبور به جلاي وطن کرد. آن‌ها که اغلب از سرمایه‌داران بودند سرمایه‌های خود را برداشته و از فرانسه خارج شدند. پی‌یر بایل پدر دایرةالمعارف فرانسه هم یکی از این مهاجرین بود که به هلند رفت. از سوی دیگر پروتستان‌ها هم با ویلیام درانز پادشاه هلند متحد شدند. به این ترتیب، هم کشورهای کاتولیک به رهبری امپراطور علیه فرانسه متحد شدند و هم کشورهای پروتستان به رهبری هلند. این دو گروه از کشورها در نهایت با هم متحد و اتحادیه اگسبورگ را در سال ۱۶۸۶ به وجود آوردند. دو سال پس از این، آخرین متحد لویی چهاردهم نیز از دست رفت. جیمز دوم پادشاه انگلستان در پی انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ جای خود را به دشمن لویی چهاردهم یعنی ویلیام درانز داد. در نتیجه جبهه متحدی از کل اروپا علیه لویی چهاردهم به وجود آمد. از این پس لویی چهاردهم دو جنگ مهم در پیش رو دارد که عبارت‌اند از: مقابله با اتحادیه اگسبورگ و دیگری جنگ جانشینی اسپانیا.

اتحادیه اگسبورگ قصد داشت فرانسه را به مرزهای پیرنه و وستفالی برگرداند. اگر انقلاب انگلستان اتفاق نیفتاده بود، اتحادیه کاتولیک‌ها که می‌بایست از فتوحات خود در شرق حفاظت کند قادر نبود که کار دیگری انجام دهد، ولی با وقوع این انقلاب، فرانسه در تنگنا قرار گرفت. اقبال لویی چهاردهم این بود که به تدریج در جبهه اگسبورگ شکاف افتاد. با روی آوردن امپراطوری مقدس به غرب، ترک‌ها از فرصت استفاده کرده بلغراد را از نو تصرف کردند. این واقعه امپراطور را مجبور می‌کرد که به شاهزادگان آلمان امتیازات بیشتری داده و آن‌ها را در جنگ علیه فرانسه نگه دارد. امپراطور که خود به اندازه کافی قشون در اختیار نداشت و از شکست مجدد هراس داشت پیام‌هایی به لویی چهاردهم ارسال و علاقه خود را به قرارداد صلح ابراز داشت. این دادو ستد از ۱۶۹۲ تا سال ۱۶۹۸ که مذاکرات رایسویک شروع شد، ادامه یافت. لویی چهاردهم که عرصه را تنگ می‌دید کوتاه آمد و صلح رایسویک در همان سال بین آن‌ها منعقد شد و از آن پس لویی چهاردهم از سیاست‌های جاه‌طلبانه خود دست کشید. امپراطوری مقدس از این فرصت استفاده کرد و برای همیشه خود را از حمله‌های امپراطوری عثمانی رهایی بخشید. در سال ۱۶۹۹ معاهده کارلوویتز بین ترکیه، اتریش، لهستان، روسیه و ونیز منعقد و بر اساس آن امپراطوری عثمانی بسیاری از متصرفات خود در اروپا را از دست داد، اما از سال ۱۷۰۱ جنگ‌های جانشینی اسپانیا شروع شد که تا سال ۱۷۱۳ و پیمان اوترخت ادامه یافت. شارل دوم پادشاه اسپانیا در سال ۱۷۰۰ وفات یافت و دو مدعی برای تاج و تخت او وجود داشت که همان مدعیان سابق؛ یعنی لویی چهاردهم و لئوپولد، دامادهای او بودند. نقشه لویی چهاردهم این بود که متصرفات اسپانیا را تقسیم کند، به این ترتیب که آرشیدوک شارل نوه لئوپولد پادشاه اسپانیا شود، در عوض، متصرفات ایتالیایی اسپانیا به فرانسه تعلق گیرد و او هم این متصرفات را با ساووا، نیس و لرن معاوضه کند، اما شارل دوم وصیت‌نامه‌ای بر جا گذاشت که بر پایه آن می‌بایست وحدت میراث او حفظ شود و در دست نوه لویی چهاردهم قرار گیرد و چنانچه لویی چهاردهم نپذیرفت، آنگاه در دست نوه لئوپولد قرار گیرد، اما لویی آن را پذیرفت. به محض آنکه سران اروپا از این موضوع اطلاع یافتند بانگ اعتراض برآوردند، به ویژه ویلیام درانز یا ویلیام سوم پادشاه انگلستان که از قدرت و وسعت فرانسه - که در این صورت از بلژیک تا مدیترانه گسترش می‌یافت - هراسناک شده و اتحادیه عظیمی علیه لویی چهاردهم به وجود آورد و وارد جنگی شد که تا سال ۱۷۱۳ به طول انجامید. در اتحادیه ضد فرانسوی کشورهای انگلستان، هلند، امپراطوری مقدس، براندنبورگ، ساووا و پرتغال شرکت داشتند. در این جنگ‌ها قدرت فرانسه تضعیف شد تا آنکه سرانجام پیمان اوترخت بین فرانسه و کشورهای فوق در سال ۱۷۱۳ و پیمان راشتاد در سال ۱۷۱۴ بین فرانسه و امپراطوری هابسبورگ منعقد شد.

نتایج جنگ‌های جانشینی اسپانیا

پژوهشگر روابط بین‌الملل در مطالعه هر جنگ به دنبال معادله جدید است که در آن قدرت‌های جدید وارد عرصه شده و قدرت‌های دیگری از صحنه خارج می‌شوند یا کشوری دچار افت و خیز قدرت می‌شود. جنگ‌ها هم مانند سازمان‌ها و نهادها

دارای دو نوع آثار آشکار و پنهان هستند. آثار آشکار آن‌ها در قراردادهای پایان جنگ نمایان می‌شود و آثار پنهان آن‌ها در حاشیه اتفاق افتاده و جزء نتایج ناخواسته‌ای می‌شود که گاه از آثار خواسته‌شده به مراتب مهم‌ترند. آثار آشکار: این جنگ‌ها در قراردادهای «اوترخت» و «راشتاد» درج شده است. به موجب این قراردادهای مقرر شد، فیلیپ پنجم نوه لویی چهاردهم پادشاه اسپانیا باشد، ولی هیچ‌گاه درصدد ادغام دو پادشاهی فرانسه و اسپانیا برنیاید. کشورهای ساووا و براندنبورگ که در این جنگ به نفع جبهه ضد فرانسوی کمک کرده بودند به سطح پادشاهی ارتقا یافتند. ساووا که به ضرر فرانسه و اتریش گسترش یافت، به‌عنوان پادشاهی ساردنی یا پیه‌مون به‌تدریج محور وحدت ایتالیا قرار گرفت که در سال ۱۸۷۰ به کمال خود رسید و پادشاهی براندنبورگ هم زیرعنوان پادشاهی پروس محور وحدت آلمان قرار گرفت که آن هم در سال ۱۸۷۱ به انجام رسید. همچنین، بر اساس این پیمان‌ها دست فرانسه از پاره‌ای سرزمین‌های که طی سیاست رئونیون یا گردهمایی به‌دست آورده بود، کوتاه شد و برعکس، اتریش بر بسیاری از سرزمین‌های ایتالیا سلطه یافت. به همین دلیل ایتالیایی‌ها هنگام رستاخیز استقلال‌خواهی می‌بایست با قدرت و سلطه اتریش مقابله کنند. از سوی دیگر انگلستان که فاتح اصلی این جنگ‌ها بود تنگه جبل‌الطارق را که دروازه مدیترانه محسوب می‌شد در دست خود نگه داشت، بر بندر هانور دست یافت که به آن کشور اجازه می‌داد دریای بالیک را هم زیر نظر خود بگیرد. تعطیلی بندر دانکرک، بنادر انگلستان را رونق می‌بخشید و این کشور را به آقای دریای شمال تبدیل می‌کرد و اتحادش با پرتغال دست این کشور را در دریای مدیترانه بازتر می‌کرد. انگلستان همچنین، در ماوراء بحار هم سرزمین‌هایی مانند ترنو و خلیج هودسون و آکادی را به‌دست آورد. به این ترتیب، در این دوره بسیاری از مسائل ارضی، تجاری، مستعمراتی و جانشینی در اروپا پایان یافت.

آثار پنهان: در خلال این جنگ اتفاقاتی افتاد که پیش از هر چیز راه را بر اقتدار انگلستان می‌گشود. اول آنکه اتحاد انگلستان و اسکاتلند و ایرلند در سال ۱۷۰۶ و در بحبوحه جنگ‌های جانشینی اسپانیا به‌دست آمد و بریتانیای کبیر شکل گرفت. علاوه بر امتیازاتی که انگلستان در پیمان اوتریخت به‌دست آورد، تجارت برده را هم که بین آفریقا و مستعمرات اسپانیا از سال ۱۵۱۷ تا ۱۷۵۹ به‌دست آورده بود، در این پیمان تثبیت و انحصار این تجارت را برای سی سال دیگر از آن خود کرد. دو رکن امپراطوری بریتانیا؛ یعنی تجارت و مستعمرات فراهم گشته و عصر تفوق انگلستان فرا رسید. قدرت هلند به دلیل آنکه فرانسه از ورود به دریای شمال و امپراطور از ورود به بلژیک منع شدند قدری احیاء شده بود، اما آنچه صورت گرفت به ضرر فرانسه و امپراطوری مقدس بود و نه به ضرر انگلستان که اینک اقیانوس‌ها را زیر نگین خود داشت، در حالی که قدرت هلند از دریای شمال فراتر نمی‌رفت. به این ترتیب نتیجه اصلی جنگ‌های جانشینی اسپانیا ظهور قدرت بریتانیای کبیر مرکب از انگلستان، اسکاتلند و ایرلند بود، در حالی که قدرت فرانسه متوقف و قدرت امپراطوری مقدس رو به افول نهاد.

■ دیپلماسی و روابط بین‌الملل در قرن هجدهم

قرن هجدهم پایان دولت‌های مدرن و مطلقه است. مهم‌ترین تحولات این دوره انقلاب کبیر فرانسه و آغاز عصر روشنگری در اروپا و جهان است. در این دوره قدرت‌های جدیدی نظیر روسیه و پروس و اتریش وارد صحنه شدند. سوئد و لهستان و عثمانی از قدرت جهانی کنار رفتند. فرانسه - انگلستان محور جدید قدرت و جایگزین فرانسه - امپراطوری شد. حوادث و تحولات زیادی در این قرن اتفاق افتاده است که مجموع این حوادث را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

□ ۱- دوره اول: ۱۷۴۰-۱۷۱۳

در این دوره آرامش نسبی حاکم بود و علت آن یکی بحران‌های داخلی بود که انگلستان با آن روبه‌رو بود و دیگری نیاز فرانسه به ترمیم خرابی‌هایی بود که در جنگ بر سر جانشینی اسپانیا متحمل شد و همچنین، لویی پانزدهم که در سال ۱۷۱۵ به‌جای لویی چهاردهم نشست نیاز به تحکیم پایه‌های اقتدار خود داشت. بحران داخلی انگلستان و فرانسه باعث شد طرفین تا سال ۱۷۳۱ در صلح باشند و اتحاد مثلث لاهه مرکب از فرانسه و انگلستان و هلند (معروف به سیستم استانهوپ - دوبوا) به‌وجود آید، اما در عین آرامش نسبی منازعات فرعی نیز در سه منطقه اتفاق افتاد:

الف - حوزه مدیترانه: منازعه بین شارل ششم (امپراطور) و فیلیپ پنجم (پادشاه اسپانیا) بود. علت منازعه در این منطقه ناراضی شارل ششم و پادشاه اتریش از پیمان صلح «راشتاد» بود، چون محدودیت‌هایی در متصرفات شان به‌وجود آمده بود. از طرف دیگر فیلیپ پنجم

پادشاه اسپانیا نیز از این پیمان چندان راضی نبود، به همین سبب برنامه‌های برای اشغال ایتالیا داشت و برای رسیدن به هدفش ابتدا به تقویت نیروی دریای خود پرداخت.

ب - شمال اروپا: در سال ۱۷۱۵ «پترکبیر» از ضعف سوئد استفاده کرده و در این کشور مداخله کرد و این امر موجب نگرانی دانمارک و هانورها شد و هانور سعی کرد مردم آلمان را که نیز از سیاست‌های روسیه در هراس بودند، با خود همراه کند و از سوی دیگر انگلستان نیز از سیاست‌های ضد روس حمایت می‌کرد. بدین ترتیب، جنگ شمال به جنگ روس و هانورها تبدیل شد. در این جنگ، روسیه و متحدانش شکست خورد و این امر موجب خشنودی انگلستان شد که از ظهور قدرت اروپایی دیگری هراس داشت.

منطقه بالکان

در این منطقه نیز تعارضاتی بین عثمانی از یک طرف و روسیه و اتریش از طرف دیگر به وجود آمد که به ضرر عثمانی تمام شد و روسیه پیروزی‌هایی را در بالکان به دست آورد. در کنار این پیروزی‌ها پترکبیر که قصد لشکرکشی به هندوستان را داشت، از اوضاع نابسامان ایران در آستانه سقوط صفویه استفاده کرده، در این کشور مداخله کرد و قسمت‌های شمال ایران را اشغال کرد و عثمانی نیز قسمت‌های جنوب ایران را اشغال کرد. در همین زمان با پا درمیانی سفیر فرانسه پیمان استانبول بین روسیه و عثمانی به امضا رسید. طبق این قرار داد، هر دو کشور مناطقی را که از ایران اشغال کرده بودند به تصرف خود درآوردند. بعد از درگذشت پترکبیر و در زمان نادر شاه تمام مناطقی را که روسیه اشغال کرده بود به دامن ایران بازگشت.

حل قضا

پس از شکست عثمانی از امپراطوری مقدس در سال ۱۷۱۸ و تحمیل قرارداد پاسارویتز به این امپراطوری شارل ششم امپراطور امپراطوری مقدس به دلیل آسوده خاطر شدن از جانب شرق و امپراطوری عثمانی به دنبال تضعیف قدرت اسپانیا برمی‌آمد. از این رو اتریش با پیوستن به اتحاد مثلث لاهه که انگلستان و فرانسه و هلند است، این اتحاد را به اتحاد چهارگانه تبدیل کرد و باعث شد تا فلیپ پنجم پادشاه اسپانیا با این چهار قدرت همراه شود. از سوی دیگر جنگ در منطقه شمال که میان هانور و متحدانش با روسیه در جریان بود، به شکست روسیه و عقد قرارداد استکهلم و سپس قرارداد نشیتاد منجر شد. می‌توان گفت که نتایج جنگ‌ها به این صورت بود که اسپانیا به عنوان رقیب دریایی انگلستان تضعیف شده و روسیه نیز نتوانست به عنوان قدرت مسلط و رقیب انگلستان در شرق اروپا ظهور کند، هر چند این کشور توانست بر قسمت اعظم سواحل دریای بالتیک که شامل لیتوانی، لیتونی و استونی بود، مسلط شود.

در سال ۱۷۱۷ اتحاد مثلث لاهه (انگلستان - فرانسه - هلند) برای حفاظت از دستاورد پیمان اوترخت به وجود آمد و در سال ۱۷۱۸ اتریش به این اتحاد پیوست و این اتحاد را به اتحاد چهارگانه تبدیل کرد. یکی از اهداف اتحاد چهارگانه فشار بر اسپانیا و تضعیف نیروی دریای این کشور بود، این فشارها سبب شد که فلیپ پنجم از ادعای تاج و تخت فرانسه دست بکشد و از اهداف خود درباره ایتالیا دست بردارد. در سال ۱۷۲۰ اسپانیا نیز به اتحاد چهارجانبه پیوست و عملاً زیر نظر چهار کشور دیگر قرار گرفت. در سال ۱۷۳۳ اگوست دوم پادشاه لهستان درگذشت برای تعیین جانشینی او دو گروه از کشورها رودروی هم قرار گرفتند:

الف - فرانسه، اسپانیا و ساردنی که طرفدار پادشاهی پدر زن لویی پانزدهم بودند.

ب - روسیه و اتریش از اگوست سوم پسر اگوست دوم حمایت می‌کردند.

در اثر این اختلافات جنگ در گرفت و دامنه آن به آلمان و ایتالیا هم کشیده شد و در نهایت با معاهده وین در سال ۱۷۳۸ به پایان رسید و بر اساس این معاهده لهستان بین طرف‌های جنگ تقسیم شد.

۲- دوره دوم: ۱۷۸۹-۱۷۴۰

در این دوره ما شاهد تحولات علمی و فلسفی در اروپا هستیم؛ اندیشه‌های دکارت به پوزیتیویسم علمی و انقلاب کبیر فرانسه انجامید، اما در عرصه روابط بین‌الملل نیز دو محور از کشورها وجود دارد، رقابت روسیه و انگلستان بر سر مستعمرات بیشتر و رقابت پروس و اتریش. نماد این رقابت‌ها جنگ جانشینی اتریش و جنگ‌های هفت‌ساله است.

در سال ۱۷۴۰ شارل ششم پادشاه اتریش در گذشت و ماری ترز به جای او نشست و در مقابل او شارل آلبر امیر منتخب بایر و

داماد امپراطور نیز مدعی تاج و تخت بود. منازعات بالا گرفت. فرانسه و پروس از شارل آلبر و انگلستان از ماری ترز، حمایت می‌کرد. جنگ بین فرانسه و پروس از یک سو و انگلستان و اتریش از سوی دیگر در گرفت. جنگ‌های جانشینی در واقع جنگ موازنه بود و در نتیجه لویی پانزدهم حاضر شد پیمان صلح اکس لا شاپل را امضا کند. بر اساس این پیمان، پروس ناحیه سیلزی را حفظ کرد و فرانسه باخروج از هلند، با وجود که موقعیت خوبی داشت هیچ بهره‌ای از این جنگ نبرد.

جنگ‌های هفت‌ساله ۱۷۵۶-۶۳

ریشه جنگ‌های هفت‌ساله به جنگ‌های جانشینی اتریش برمی‌گردد. محور اصلی این جنگ‌ها فرانسه و انگلستان و محور فرعی آن پروس و اتریش است، اما وضعیت اتحادها فرق می‌کند، در جنگ‌های جانشینی، اتریش در کنار انگلستان و پروس در کنار فرانسه بود، ولی در جنگ‌های هفت‌ساله پروس در کنار انگلستان و اتریش در کنار فرانسه قرار گرفت. انگلستان که خواهان برتری بر فرانسه بود، در سال ۱۷۵۵ کشتی‌های تجاری فرانسه را در سواحل هند و آمریکا متوقف کرد و تنش بین دو کشور بالا گرفت. اتریش که از اتحاد با انگلستان در جنگ‌های جانشینی بهره‌ای نبرده بود جانب فرانسه را گرفت، اما پروس که از دوستی با فرانسه مطمئن نبود جانب انگلستان را گرفت و این جنگ هفت سال طول کشید، در این جنگ فرانسه متصرفات خود را از دست داد و شکست او حتمی بود، لذا تن به صلح داد و با پیمان پاریس ۱۷۶۳ به جنگ پایان داده شد. در این جنگ‌ها بازنده اصلی فرانسه بود و موازنه قوا در روابط بین‌الملل به هم خورد. این جنگ‌ها برای هر دو کشور هزینه‌های زیادی در برداشت. انگلستان هزینه آن را به گردن مردم آمریکا انداخت و موجب شورش آنان شد، فرانسه نیز، هزینه این جنگ را به مردم خود تحمیل کرد و سبب شورش آنان شد.

ادامه کشمکش‌ها در اروپا

یکی از رویدادهای مهم قرن هجدهم تجزیه و زوال لهستان بود. بعد از درگذشت اگوست سوم، استانیسلاس اگوس پونیا توفسکی در سال ۱۷۶۴ به پادشاهی رسید و با امضای قرار داد ۱۷۶۸ کشور خود را تحت قیمومیت روسیه قرار داد. این امر فرانسه را که از استقلال لهستان حمایت می‌کرد وادار کرد تا عثمانی را به جنگ با روسیه تشویق کند. در جنگ بین عثمانی و روسیه، جنگ به نفع روسیه تمام شد و روسیه با تصرف کریمه و مولداوی ناوگان خود را وارد مدیترانه کرد. پادشاه پروس و اتریش که از این پیشرفت روسیه نگران شده بودند، برای اتحاد علیه آن کشور به گفت‌وگو پرداختند و پیمان سن پترزبورگ را در سال ۱۷۷۲ امضا کردند مطابق این پیمان لهستان بین روسیه، پروس و اتریش تقسیم شد. پس از این پیمان روسیه از موضع قدرت با عثمانی برخورد کرد و قسمت‌هایی از سرزمین اروپایی عثمانی را نیز تصرف کرد.

سیمای استعمار و استقلال آمریکا

یکی از مسائلی که در قرن ۱۸ موجب رقابت قدرت‌های استعماری اروپایی و به‌خصوص انگلستان و فرانسه شد، مسئله تجارت و صدور کالاهای تولیدی اروپا بود. به همین جهت هر یک از این استعمارگران در صدد تصرف سرزمین‌های بیشتر بودند، از جمله مناطق مورد توجه اروپاییان حوزه اقیانوس اطلس و ایالات متحده آمریکا بود که زیر سلطه انگلستان قرار داشت. انگلستان که در جنگ‌های هفت‌ساله دچار بحران مالی شده بود برای رفع این مشکل مالیات‌های سنگینی را به سیزده کلنی آمریکا تحمیل کرد و قسمتی از این مالیات به کالاهای مربوط می‌شد که به آمریکا وارد می‌شد. این امر سبب خشم مردم آمریکا شد و آن‌ها علاوه بر تحریم کالاهای انگلیسی کنگره نمایندگان مردم آمریکا را به‌وجود آوردند. در سال ۱۷۷۶ این کنگره اعلامیه استقلال آمریکا را صادر کرد و انگلستان به ناچار در سال ۱۷۸۲ استقلال آمریکا را به رسمیت شناخت و در سال ۱۷۸۷ قانون اساسی آمریکا تدوین و در سال ۱۷۸۹ به مرحله اجرا گذاشته شد و ژرژ واشنگتن به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد.

□ ۳- دوره سوم: از انقلاب فرانسه تا کنگره وین ۱۷۸۹-۱۸۱۵

در سال ۱۷۸۹ مجلس طبقات سه‌گانه فرانسه، در پی شورش‌های دهقانی و ناراضیاتی عمومی به‌دستور لویی شانزدهم برگزار شد. در این مجلس بین نمایندگان توده عامه مردم و طبقات اشراف که حاضر به پرداخت مالیات نبودند، اختلاف نظر پیش آمد. از آنجا که نمایندگان اشراف حاضر نبودند در یک جا با نمایندگان عامه مردم گرد آیند، لذا نمایندگان عامه مردم به‌طور جداگانه تشکیل جلسه دادند و ناگاه به‌عنوان مجلس مؤسسان تصمیم گرفتند و در سال ۱۷۸۹ قسم یاد کردند تا تدوین قانون اساسی به کار خود ادامه دهند. مجلس مؤسسان قانون اساسی جدید را در سپتامبر ۱۷۹۱ منتشر کردند و سرانجام حکومت مشروطه

سلطنتی بر اساس این قانون روی کار آمد و مدت یک‌سال به کار خود ادامه داد. در سال ۱۷۹۲ با عزل لویی شانزدهم، جریان جمهوری‌خواهی در فرانسه پیروز شد و جمهوری اول فرانسه اعلام شد و مجلس مقننه جای خود را به مجلس جدید به نام کنوانسیون داد و این مجلس فرمان اعدام لویی شانزدهم را صادر کرد. در همین هنگام فرانسه مورد تهاجم نظامی اتریش قرار گرفت و در این جنگ ارتش فرانسه به فرماندهی ناپلئون بناپارت به پیشرفت‌هایی نائل شد. سرانجام جنگ در سال ۱۷۹۷ با امضای پیمان صلح کامپوفورمیه به اتمام رسید. ناپلئون بناپارت پیروزمندانه به فرانسه برگشت و در سال ۱۷۹۹ قدرت را به دست گرفت و در سال ۱۸۰۴ عنوان امپراطوری را برای خود برگزید. ناپلئون در زمان قدرت خود به یک سلسله جنگ‌های طولانی علیه کشورهای اروپایی دست زد و این جنگ‌طلبی او باعث شد که اتحادیهایی علیه او صورت بگیرد. در سال ۱۷۲۰ ناپلئون به روسیه حمله کرد و در این حمله بسیاری از سپاهیان خود را از دست داد و در سال ۱۸۱۴ در مقابل متحدین شکست خورد و پیمان پاریس بین فرانسه و متحدین به امضا رسید. به موجب این پیمان مرزهای فرانسه به حدود سال ۱۷۹۲ برگشت و ناپلئون به جزیره الب تبعید شد، ولی پس از ده ماه اقامت در الب به پاریس برگشت، این بار نیز پس از صد روز حکومت تسلیم بدون قید و شرط متحدین شد و این بار به جزیره سنت هلن تبعید شد. بدین صورت، آخرین تلاش‌های ناپلئون برای تشکیل امپراطوری فرانسه ناکام ماند و موجب شکل‌گیری کنگره وین ۱۸۱۵ شد که به موجب آن فرانسه محکوم به پرداخت غرامت و سایر محدودیت‌ها شد.

دلیل برگزاری کنگره وین

بر اساس معاهده سال ۱۸۱۴ پاریس و به دنبال استعفای ناپلئون و پیمان فوشن بلو مقرر شد به منظور تقسیم سرزمین‌های باز پس گرفته‌شده از فرانسه، کنگره‌ای مرکب از نمایندگان تمامی دولت‌های اروپا تشکیل شد. از شخصیت‌های برجسته و رهبران کشورها می‌توان به تزار الکساندر امپراطور روسیه، فرانسیس اول امپراطور اتریش، فریدریک سوم پادشاه پروس، مترنیخ (صدر اعظم) از اتریش، کاسلری از انگلستان، تالیران از فرانسه، هاردنبرگ سوم از پروس اشاره کرد. ذکر این نکته ضروری است که از امپراطوری عثمانی کسی به کنگره وین دعوت نشد. باید گفت که گرچه از هر کدام از کشورهای اروپایی نماینده‌ای در این کنگره شرکت داشتند، ولی صرفاً چهار کشور انگلستان، اتریش، روسیه و پروس تصمیم‌گیران اصلی در کنگره وین بودند.



نکات کلیدی فصل اول

- مهم‌ترین پایه‌های نظم وستفاليا: ۱- حاکمیت ملی ۲- انحصار بازیگران دولتی
- از وستفالی ۱۶۴۸ تا کنگره وین ۱۸۱۵، دوره تکوین دولت‌های ملی و نظم وستفالیایی است.
- دوره جهانی‌شدن نظم وستفاليا؛ از کنگره وین تا جنگ جهانی اول است.
- از جنگ‌های صدساله مذهبی تنها سی سال آن جنبه بین‌المللی داشت.
- دوره پس از وستفاليا دوره مرگ امپراطوری‌های روم - ژرمنی، عثمانی، لهستان و دوره اعتلای فرانسه و انگلیس است.
- انجیل سیاسی عصر مدرن، کتاب شهریار ماکیاولی است.
- قرارداد پیرنه در ۱۶۵۹ بین فرانسه و اسپانیا بود که به فرانسه امکان دخالت در دعاوی مربوط به جانشینی اسپانیا را می‌داد.
- شارل پنجم به شارلکن مشهور شد.
- دولت صفویه در قرن ۱۶ را می‌توان به فرانسه در اروپا تشبیه کرد.
- فاتح و پیروز اصلی جنگ‌های سی‌ساله فرانسه بود.
- فاتح اصلی جنگ‌های جانشینی اسپانیا، انگلیس بود.
- ریشه جنگ‌های هفت‌ساله در جنگ‌های جانشینی اتریش بود.
- جنگ‌های جانشینی اتریش به جنگ‌های موازنه معروف است.
- وارونگی اتحادها در جنگ‌های هفت‌ساله و جنگ‌های جانشینی اتریش رخ داد.
- امپراطوری مقدس رم - ژرمنی را اتون بزرگ در ۹۶۲ میلادی بنا نهاد.
- اتحاد اوترخت؛ اتحاد هفت ایالت هلند و بلژیک بود که منجر به استقلال هلند در ۱۵۸۱ شد.
- شورای فتنه یا شورای خون به‌وسیله فیلیپ دوم ایجاد شد.



- قدرت امپراطوری عثمانی در زمان سلیمان مجلل به اوج رسید و راه اروپا را در پیش گرفت.
- افول قدرت عثمانی از پیمان کارلوویتز آغاز شد که در برابر اتحاد مقدس (روسیه، لهستان و امپراطوری) آن را پذیرفت.
- در پیمان وستفالی تنها ۷ واحد از شاهزاده‌نشین‌های آلمان حق انتخاب امپراطوری را داشتند که آن‌ها را امیران منتخب می‌نامیدند.
- معاهدات وستفالی به گونه‌ای تدوین شد که علاوه بر تضعیف خانواده هابسبورگ اتریش، فرانسه را به صورت ضامن آزادی شاهزاده‌نشین‌های آلمان و تثبیت‌کننده وضع موجود در امپراطوری مقدس درآورد.
- صلح الیوا بین سوئد و لهستان بود مبنی بر تقسیم مناطق مورد اختلاف.
- قرارداد «دوور» بین فرانسه و انگلیس بود. (در دوره لویی چهاردهم علیه هلند)
- صلح کپنهاگ بین سوئد و دانمارک بود.
- سیاست گردهمایی یا رئونیون (Reunion) سیاست لوئی چهاردهم مبنی بر الحاق مناطق مورد ادعا فرانسه بود.
- سه رویداد از ۱۶۸۳ اوضاع را به ضرر فرانسه دگرگون کرد؛ شکست عثمانی، لغو فرمان نانت توسط لوئی چهاردهم، انقلاب با شکوه انگلستان.
- اتحادیه اگسبورگ؛ اتحاد دو گروه از کشورهای کاتولیک به رهبری امپراطور و کشورهای پروتستان به رهبری هلند، علیه فرانسه بود و هدف این اتحاد بازگرداندن فرانسه به مرزهای پیرنه و وستفالی بود.
- اولین نمونه دموکراسی لیبرال در انگلستان در زمان جرج اول بود.
- سیستم استانهوپ - دوبوا؛ اتحاد مثلث لاهه بین انگلیس، فرانسه و هلند در ۱۷۱۷ است که هدف آن حفظ دستاوردهای پیمان اوترخت بود.
- با پیوستن اتریش به اتحاد مثلث لاهه، این اتحاد به اتحاد چهارگانه تبدیل شد.
- جنگ‌های بین هانور و روسیه در حوزه شمالی اروپا بر پایه قرارداد استکهلم و نیشتاد پایان یافت.
- در جریان جنگ‌های جانیشینی لهستان تضاد منافع عثمانی - روسیه و عثمانی - اتریش بالا گرفت که منجر به جنگ این سه کشور شد اما در سپتامبر ۱۷۳۹ با معاهده بلگراد پایان یافت.
- رژیم فردریک بزرگ به استبداد منور مشهور بود.
- دوره شارل آلبر تنها دوره‌ای بود که امپراطوری مقدس از جنگ هابسبورگ‌های اتریش خارج شد.
- بازنده اصلی جنگ‌های هفت‌ساله فرانسه بود.
- نظریه موازنه قوا در جنگ‌های هفت‌ساله شکل گرفت.
- رقابت‌های استعماری قرن ۱۸ بیشتر به دو کشور فرانسه و انگلیس مربوط می‌شد که انگلیس در پی منافع ملی و فرانسه به دنبال منافع دربار بود.
- جنگ تریاک بین چین و انگلیس بود.
- شورش بوستون (حمله به کشتی چای) منجر به اعلامیه استقلال آمریکا شد.
- قانون اساسی آمریکا در ۱۷۸۷ تدوین و در ۷ مارس ۱۷۸۹ به اجرا گذاشته شد.
- اولین کنگره نمایندگان مردم آمریکا در شهر فیلادلفیا برگزار شد و اولین رئیس‌جمهور این کشور جرج واشنگتن بود.
- * پیمان صلح بال بین فرانسه با هلند و پروس بود. (سال ۱۷۹۵)
- پیمان صلح کامپوفورمیه بین فرانسه و اتریش بود. (سال ۱۷۹۷)
- پیمان صلح آمین بین فرانسه و انگلیس بود که ناپلئون با این پیمان انگلیس را از دشمنی با فرانسه بازداشت.
- بر اساس پیمان فونتن بلو لقب امپراطوری و حکومت جزیره الب به ناپلئون تفویض و خانواده بوربن‌ها مجدداً به سلطنت باز گشتند. ۱۸۱۴ ناپلئون شکست خورد و به پیمان فونتن بلورا تن در داد.
- سازمان پسران آزادی توسط ساموئل آدامز برای پیوند بین حرکت‌های متفرق تشکیل شد.
- جرج واشنگتن در سال ۱۷۸۹ به عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد.
- رشته جنگ‌های طولانی ناپلئون علیه اروپا:

- سال ۱۸۰۵: شکست اتریش از فرانسه و انعقاد قرارداد پرسبورگ
- پیمان تیلزیت در سال ۱۸۰۷ بین ناپلئون و روسیه منعقد شد و روسیه را از صف دشمنانش خارج کرد.
- سال ۱۸۰۹ پنجمین اتحادیه علیه ناپلئون: در این اتحادیه اتریش طرف اصلی فرانسه بود که در نهایت در جنگ واگرام شکست خورد و به عقد قرارداد وین (اکتبر ۱۸۰۹) تن در داد.
- ۱۸۱۲: حمله ناپلئون به روسیه پایان کاروی را رقم زد.
- پس از صلح ناپلئون پیمان پاریس در ۳۰ مه ۱۸۱۴ بین فرانسه و متعقدین امضا شد و به موجب آن مرزهای فرانسه به حدود ۱۷۹۲ بازگشت.
- ناپلئون مجدداً در ۱۸۱۵ به پاریس بازگشت و جنگ صد روزه‌ای را به انجام رساند تا شکست او در «واترلو» و تبعید وی به جزیره سنت هلن منجر شد.
- پیمان دوم پاریس در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ به فرانسه تحمیل شد.



سؤالات چهارگزینه‌ای کنکور سراسری فصل اول

- ۱- دولت انگلستان در زمان جنگ‌های مذهبی سی ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸) که به معاهده صلح وستفالی انجامید، چه وضعیتی داشت؟ (سال ۸۷)
- (۱) به عنوان متحد فرانسه علیه اتریش وارد جنگ شد و بنیان‌گذار مدل وستفالیایی دولت - ملت شد.
 - (۲) درگیر جنگ‌های داخلی و انقلاب کرامول بود و در جنگ‌های سی ساله مذهبی نقشی نداشت.
 - (۳) به عنوان نیرویی تأثیرگذار موجب پیروزی دولت‌های مدرن و انعقاد پیمان مونتر شد.
 - (۴) به عنوان دولتی تأثیرگذار در مقابل فرانسه کاتولیک ایستاد و با پیروزی بر آن موجب برتری پروتستان‌ها شد.
- ۲- ایجاد کشورهای بزرگ بر اساس ملّیت بیشتر در کدام زمان صورت گرفت؟ (سال ۸۸)

- (۱) در قرن هفدهم پس از عهدنامه وستفالی
- (۲) در قرن هجدهم از زمان جنگ‌های سی ساله تا انقلاب فرانسه
- (۳) در قرن نوزدهم در فاصله سال‌های ۱۸۷۱ - ۱۸۵۹
- (۴) در قرن بیستم در فاصله جنگ‌های بالکان و جنگ جهانی اول

- ۳- نخستین انقلاب صنعتی، در کدام کشور آغاز شد و چه تأثیری بر توانایی‌های آن داشت؟ (سال ۹۰)
- (۱) انگلستان - رشد صنایع، قدرت دریایی و رونق تجارت و ثروت آن کشور
 - (۲) آلمان - رشد قدرت سیاسی - نظامی و اقتصادی بیسمارک و تفوق بر اروپا
 - (۳) فرانسه - افزایش قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی در دوران ناپلئون بناپارت
 - (۴) ایتالیا - شکل‌گیری نهضت جدید فکری، فرهنگی و اجتماعی در آن کشور



سؤالات چهارگزینه‌ای کنکور آزاد فصل اول

- ۴- نظام بین‌المللی قرن بیستم پس از جنگ جهانی دوم زیر سیطره چه قدرت یا قدرت‌هایی قرار داشت؟ (سال ۹۳)
- (۱) بریتانیا و فرانسه (۲) آلمان و ژاپن (۳) آمریکا و شوروی (۴) آمریکا
- ۵- کنفرانس صلح پاریس (ورسای) تحت تأثیر اندیشه و آرای چه کسی بود؟ (سال ۹۳)
- (۱) وودرو ویلسون (۲) واسکوئز (۳) کلمانسو (۴) کارل ماکس



سؤالات چهارگزینه‌ای تالیفی فصل اول

- ۶- نماد عمده دوره وستفالیای کدام مورد است؟
- (۱) سلسله مراتبی شدن قدرت
 - (۲) پیدایش دولت‌های ملی
 - (۳) جهانی شدن نظم وستفالی
 - (۴) ظهور قدرت فائقه در نظام بین‌الملل

- ۷- محل منعقدشدن معاهدات وستفالی کدام کشور بود؟
 (۱) آلمان (۲) انگلیس (۳) فرانسه (۴) اتریش
- ۸- چند سال از جنگ‌های مذهبی جنبه بین‌الملل داشت؟
 (۱) ۲۰ سال (۲) ۳۰ سال (۳) ۴۰ سال (۴) ۵۰ سال
- ۹- کدام کشور در قرن ۱۶ بر قسمت اعظم اروپا مسلط شد؟
 (۱) انگلیس (۲) هلند (۳) اتریش (۴) اسپانیا
- ۱۰- اتحاد اوترخت منجر به استقلال کدام کشور شد؟
 (۱) انگلیس (۲) هلند (۳) اتریش (۴) اسپانیا
- ۱۱- آغاز افول امپراطوری عثمانی کدام پیمان بود؟
 (۱) کارلوویتز (۲) اگسبورگ (۳) وستفالی (۴) کپنهاک
- ۱۲- شورش فروند در کدام کشور و با حمایت کدام کشور صورت گرفت؟
 (۱) فرانسه - اسپانیا (۲) اسپانیا - فرانسه (۳) آلمان - اتریش (۴) اتریش - آلمان
- ۱۳- صلح رایسبویک بین کدام کشورها بود؟
 (۱) روسیه - اتریش (۲) لهستان - اتریش (۳) امپراطوری مقدس - فرانسه (۴) اتریش - آلمان
- ۱۴- هدف اتحاد اگسبورگ چه بود؟
 (۱) سرکوب شورش‌های داخلی فرانسه (۲) برگرداندن فرانسه به مرزهای پیرنه و وستفالی (۳) لغو فرمان نانت (۴) سرکوب شورش داخلی اسپانیا
- ۱۵- معاهده بلغراد ۱۷۳۹ در پی کدام رویداد منعقد شد؟
 (۱) جنگ‌های جانشینی اسپانیا (۲) جنگ‌های جانشینی لهستان (۳) جنگ‌های جانشینی اتریش (۴) جنگ‌های هفت ساله
- ۱۶- پیمان سن پترزبورگ میان کدام کشورها منعقد شد و بر سر تقسیم کدام کشور به توافق رسیدند؟
 (۱) روسیه و آلمان - عثمانی (۲) روسیه و آلمان - لهستان (۳) روسیه و پروس و اتریش - لهستان (۴) روسیه و پروس و اتریش - عثمانی
- ۱۷- شورش پوگاچف عبارت بود از:
 (۱) شورش دهقانان روسیه (۲) شورش ملی روسیه (۳) شورش عثمانی علیه روسیه (۴) شورش روسیه علیه عثمانی
- ۱۸- تنها شکست ناپلئون تا قبل از حمله به روسیه در ۱۸۱۲ کدام مورد است؟
 (۱) نبرد دریایی ترافالگار (۲) جنگ واگرام (۳) پیمان شومون (۴) پیمان کامپوفورميو
- ۱۹- جنگ واگرام بین کدام کشورها و منجر به چه پیمانی شد؟
 (۱) انگلیس و هلند - وین (۲) انگلیس و پروس - فونتن‌بلو (۳) فرانسه و اتریش - وین (۴) فرانسه و انگلیس - فونتن‌بلو
- ۲۰- ناپلئون با کدام پیمان به فتح ایتالیا جنبه قانونی داد؟
 (۱) فونتن‌بلو (۲) وین (۳) کنگره ۱۸۰۱ (۴) کامپوفورميو

فصل دوم

– اهمیت کنگره وین

– انقلاب ها

فصل دوم

کنگره وین

■ اهمیت کنگره وین



بر اساس ماده ۳۲ معاهده ۳۰ مه ۱۸۱۴ پاریس مقرر شد برای حل مسائل بین‌المللی، به‌ویژه تقسیم و تصرف سرزمین‌هایی که از فرانسه بازپس گرفته شده بود با حضور تمام نمایندگان اروپا کنگره‌ای تشکیل شود که از اکتبر ۱۸۱۴ تا ژوئن ۱۸۱۵ با شرکت شاهان و شاهزادگان در وین برگزار شد. تنها کشور اروپایی که در این کنگره حضور نداشت عثمانی بود. در این کنگره تصمیمات اصلی توسط ۴ قدرت بزرگ روسیه، پروس، انگلیس و اتریش اتخاذ می‌شد که این حق را طی معاهده شومون به‌دست آوردند. دیپلماسی انگلیس در کنگره وین بر اساس توسعه و تحکیم برتری دریایی خود پی‌ریزی شد و برای رسیدن به این هدف، بی‌طرفی فرانسه و روسیه را لازم داشت، در نتیجه برای رسیدن به این هدف انگلیس تصمیم گرفت در ازای گرفتن کاپ و سیلان از هلند، بلژیک را که از فرانسه گرفته بود به هلند بدهد تا هم فرانسه تضعیف شود و هم هلند به فکر گرفتن ایالات خود نباشد و در مورد روسیه نیز این کشور را در مقابل اتحاد پروس و اتریش قرار داد. دومین کشوری که توسعه‌طلبی آن کنگره وین را تحت تأثیر قرار داد، اتریش بود. تنها اختلاف اتریش و انگلیس در وین، تعیین حدود قدرت پروس بود، به این دلیل که مترنیک (اتریش) مایل نبود پروس بر درسدن مسلط شود در حالی که کاسلری (نماینده انگلیس) با این کار موافق بود. تالیران نماینده فرانسه در کنگره در این میان و در بحبوحه کنگره وین توانست حمایت کشورهای کوچک که خواستار حقوق مساوی در این کنگره بودند، را برانگیزد و با تکیه بر اصل حقوق عمومی وارد صحنه شد و تا حدودی نیز موفق بود، در نتیجه اتحاد چهارگانه در اثر دیپلمات‌های تالیران مدتی سست شد، اما با خیزش دوباره ناپلئون از جزیره الب جان گرفت و اختلافات بین قدرت‌های بزرگ به فراموشی سپرده شد و کنگره در ۹ ژوئن ۱۸۱۵ به کار خود پایان داد، اما خواسته‌های روسیه کاملاً مخالف انگلیس و اتریش بود. با وجود این، تضعیف فرانسه و انزوای آن عامل وحدت‌بخش کشورهای اروپایی در کنگره وین بود، به عبارت دیگر فقط در مورد فرانسه بین این کشورها اتفاق نظر وجود داشت. بر اساس مصوبات کنگره وین، لهستان بین روسیه، پروس و اتریش تقسیم شد، $\frac{2}{5}$ کشور ساکس به پروس منضم و پروس تمام ایالات خود قبل از فتوحات ناپلئون را به‌دست آورد، سوئیس تمامیت ارضی خود را به‌دست آورد و حاکمیت آن تضمین شد. رم به پاپ واگذار شد و کشورهای آلمانی‌زبان کنفدراسیونی مرکب از ۴۸ ایالت را به رهبری اتریش شکل دادند.

■ نظم جدید بین‌الملل



کنگره وین مهم‌ترین گردهمایی کشورهای اروپایی پس از وستفالی بود که نمونه‌های بعدی آن را در صلح ورسای ۱۹۱۹ و کنفرانس یالتا ۱۹۴۵ می‌بینیم. ژاک دروز در کتاب تاریخ دیپلماسی از ۱۶۴۸ تا ۱۹۱۹، علت تشکیل کنگره وین را خستگی

اروپا از جنگ و نیاز فوری به صلح می‌داند، با وجود این مسلم است که تداوم اصول وین به دلیل شرکت دول معظم اروپا و قبول این اصول از طرف آن‌هاست. شالوده نظم کنگره وین کار کاسلری و مترنیک بود و به قول کیسینجر اولی آن را طرح و دومی به آن مشروعیت بخشید. این نظم بر مبنای توازن قوا استوار بود و حافظ اصل توازن قوا، اتفاق قدرت‌های اروپایی معروف به کنسرت اروپا بود؛ یعنی اگر کشوری بخواهد اصول کنگره وین را زیر پا گذارد، با واکنش هماهنگ سایر قدرت‌ها روبه‌رو می‌شود. نمودها و جلوه‌های کنسرت اروپا در موارد زیر خود را نشان داد: ۱- در قیام ۱۸۳۰ مردم بلژیک علیه فرانسه که این کشور قصد داشت بلژیک را به خاک خود منضم کند؛ ۲- در ۱۸۳۹ دعوی بین مصر و باب‌عالی؛ ۳- در ۱۸۵۳ جنگ‌های کریمه که سه کشور بزرگ فرانسه، اتریش و انگلیس مقابل روسیه صف‌آرایی کردند؛ ۴- در کنگره برلن ۱۸۷۸؛ ۵- در کنفرانس پکن ۱۸۹۵.

کنگره وین، اعاده و همبستگی پادشاهی‌های اشرافی

کنگره وین بر این اساس بود که اشرافیت را در تمامیت آن احیا کند. نویسنده‌ای فرانسوی، عبارت بین‌الملل اشرافیت را در مورد آن به کار برده است. بازگشت محافظه‌کاری و سنت‌گرایی در اروپا با شور عمومی همراه شد و مکتب رمانتیسم در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به‌طور مؤثر بر ادبیات و سیاست نفوذ داشت. در واقع کنگره وین، اتحاد مقدس، سیستم سرکوب مترنیک و اتحاد چهارگانه شکل می‌گیرد. در برابر شورش‌های ایتالیا و اسپانیا و بالاخره انقلاب‌های آزادی‌خواهی ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ که دامنه آن تمام اروپا را فراگرفت، تمامی پادشاهان دوباره به تخت‌های خود بازگردانده شدند و آن‌ها که بر سر کار بودند نیز به وعده‌های آزادی‌خواهی خود پشت کردند.

در مرحله بعد پادشاهی‌های اروپا درمقابل امواج آزادی‌خواهی نیازمند اتحاد بودند که تزار الکساندر اول به‌نام مسیحیت و تعالیم عالیه مذهبی پادشاهان اروپا را به همبستگی دعوت کرد. تزار در شکل‌دادن به این اتحاد تحت تأثیر زنی به نام کردونر بود. به این ترتیب، اتحاد مقدس بین روسیه، پروس و اتریش به پیشنهاد تزار شکل گرفت که بر اساس آن قرار شد سه کشور احکام مسیحیت را در روابط خود ملحوظ داشته، اختلافات خود را مسالمت‌آمیز حل کنند و هنگام نیاز به کمک هم بشتابند. هدف سیاسی تزار این بود که صحنه سیاست اروپا را یک‌باره به مترنیک وانگذازد، علاوه بر این تأکید وی بر مسیحیت به معنی موضع‌گیری علیه عثمانی و قراردادن مسیحیت در مقابل اسلام بود. واکنش انگلیس درمقابل آن پیمان چهارجانبه بود که این پیمان منجر به تثبیت سیاست اتریش و سیستم مترنیک شد و مقدمات اتحاد پنجگانه (پانتارشی) را فراهم آورد. در پیمان چهارجانبه نظر انگلیس دخالت کشورهای اروپایی، فقط در فرانسه بود در حالی که روسیه این دخالت را عام تلقی می‌کرد. همچنین، پیمان چهارجانبه اولین اتحادی بود که تمام طرف‌های قرارداد را از طریق متنی با هم متحد می‌کرد.

کنگره اکس لاشاپل:

اکس لاشاپل بین روسیه، پروس، انگلیس و اتریش در مورد تخلیه خاک فرانسه برگزار شد که بر اساس آن سه کشور روس، پروس و اتریش وعده تخلیه فوری خاک فرانسه را دادند و این وعده در کنوانسیون ۱۹ اکتبر ۱۸۱۸ رسمیت یافت. در این کنگره ریشیلو وزیر خارجه فرانسه پیشنهاد کرد که اتحاد چهارگانه با قبول فرانسه به اتحاد پنجگانه یا پانتارشی تبدیل شود، در ابتدا فقط روسیه از این پیشنهاد حمایت کرد، اما سه کشور پروس، اتریش و انگلیس نیز پس از امضای کنوانسیون بین خود مبنی بر حفظ اتحاد بین خود و در موقع لزوم به‌کارگیری نیروهای خود برای مداخله در فرانسه در صورت آشوب در این کشور، با حضور فرانسه در این اتحاد موافقت کردند و به این ترتیب، اکس لاشاپل بین اتحاد مقدس و اتحاد چهارگانه تلفیق ایجاد کرد و منجر به ورود فرانسه به جرگه اتحاد پادشاهی‌های بزرگ اروپا شد.

شروع مبارزات آزادیخواهی

انقلاب‌های آزادی‌خواهی ابتدا در آلمان و سپس ایتالیا و اسپانیا شروع شد. دانشگاه ینا به‌صورت مرکز و کانون فعالیت‌های آزادی‌خواهی آلمان درآمده بود. قتل نویسنده‌ای ضد لیبرالیسم بنام کوزیو به‌دست کارل ساند از دانشجویان آزادی‌خواه، بهانه لازم را به مترنیک داد تا به پادشاه پروس نشان دهد که خطر آزادی‌خواهی بسیار جدی است، به این ترتیب مترنیک در نشست‌های کارلسباد و وین مرکب از پروس، اتریش و اعضای کنفدراسیون یک سری شروط لازم را برای محو آزادی‌خواهی به

اعضا قبولاند. در نشست وین نیز دیت (مجلس نمایندگان آلمان) حق مداخله و اعمال زور در ممالکی که تصمیمات اتخاذ شده در کارلسباد و وین را محترم نشمارند به رسمیت شناخت. کنگره تروپو نیز توسط مترنیک برای حل مسئله اسپانیا (مقابله با آزادی خواهی این کشور) بدون حضور انگلیس برگزار شد، که مترنیک در آن توانست ضمن خنثی کردن طرح مسئله اسپانیا، حق مداخله قدرت های اروپایی را به اعضا بقبولاند، همچنین قرار شد پادشاه ناپل به کنگره دیگری دعوت شود تا در صورت حل نشدن مسالمت آمیز، از طریق زور اوضاع ناپل را به حالت عادی برگرداند. شورش های تورن که به هواخواهی از اهالی ناپل صورت گرفت و منجر به خلع ویکتور امانوئل اول شد زمینه را برای مداخله اتریش در پیه مون و سرکوب آزادی خواهان فراهم کرد. در کنگره لایباخ که مترنیک حق مداخله اتریش در ناپل را به شاه این کشور قبولاند، تصمیم بر این شد که برای حل مسئله اسپانیا و تمهیدات تزار برای مداخله در آن کشور و شورش یونان گردهمایی دیگری ایجاد شود که در ورن تشکیل شد. بر اساس کنگره ورن که بین روسیه، پروس، فرانسه، انگلیس و اتریش برگزار شد، علی رغم مخالفت انگلیس قرار شد به طور جداگانه به اسپانیا اخطار دهند که فردیناند هفتم را با احترام به سلطنت بازگرداند، در غیر این صورت به آن حمله خواهند کرد که در نهایت بر اساس آن فرانسه به اسپانیا حمله کرد.



نکات کلیدی بخش اهمیت کنگره وین

- معاهده پاریس به دنبال استعفای ناپلئون و میثاق فونتن بلو منعقد شد.
- معاهده شومون؛ بین روسیه، پروس، انگلیس و اتریش بسته شد که در آن بر همبستگی خود در مقابل فرانسه و حل اختلافات خود قبل از کنگره وین تأکید کردند. همچنین، قرار شد هنگام صلح با فرانسه نظرات خود را هماهنگ و در مورد راه های صلح با هم مشورت کنند.
- موضع گیری انگلیس در کنگره وین ضدیت با تمام قدرت های بالفعل و بالقوه دریایی بود.
- در کنگره وین هیچ کشوری به اندازه اتریش دارای اشتراک منافع با انگلیس نبود.
- تقسیم لهستان عملاً در سال ۱۷۹۴ انجام شد.
- نظم بین الملل در هر دوره حاصل توافق قدرت های بزرگ است و مشروعیت به معنی قبول نظم بین المللی از طرف این قدرت هاست.
- نظم مشروع فقط امکان برخورد را محدود می کند.
- اتحاد پنجاهگانه (پانتارشی) راه فرانسه را به کنفرانس ها و اتحاد های اروپایی باز کرد.
- اصول سیستم مترنیک؛ واکنش در مقابل انقلاب فرانسه و عقاید و افکار آن بود. محور نظام مورد نظر مترنیک نظریه توازن قوا بود که آن را از دست یارش گنتز نظریه پرداز نبرد علیه فرانسه انقلابی گرفت.
- کنگره اکس لاشاپل چیزی جز تضمین متقابل شاهان در مقابل مردم نبود.
- کنگره اکس لاشاپل و سیستم سرکوب مترنیک به مثابه متمم کنگره وین بودند.
- دکترین مونروئه؛ یعنی آمریکا در اروپا مداخله نمی کند و مستعمرات آن را به رسمیت می شناسد، در مقابل هرگونه دخالت اروپا عملی خصمانه تلقی می شود.
- اولین ضربه به سیستم مترنیک؛ دکترین مونروئه و نزدیکی انگلیس و آمریکا و دومین ضربه شورش در یونان استقلال آن کشور بود.
- تالیران (نماینده فرانسه) با تکیه بر اصل حقوق عمومی وارد کنگره وین شد که با مخالفت پروس (به علت حساسیت نسبت به حقوق شاهزاده نشین های آلمان) مواجه شد.
- دوبریته دو ساوینی صلح طلبی اروپا در کنگره وین را تجلی ایده های صلح ابدی کشیش سن پیرو و کانت می داند.
- تارله در کتاب تالیران، علت پیروزی تالیران را تشخیص جهت تاریخ می داند.
- در مقابل توسعه طلبی اتریش در آلمان، پروس و در مقابل توسعه طلبی آن در ایتالیا، فرانسه قرار داشت.
- تحریک احساسات مذهبی مسیحیان علیه مسلمانان منجر به دخالت روسیه، انگلیس و فرانسه در امور یونان شد.